

اوضاع اپوزیسیون خارج از کشور و راه کارهای مبارزه جمهوری خواهی *

اکبر سیف

بحث جمهوری خواهان ایران بزیر کشیدن رژیم ملاحا به هر قیمتی و فارغ از آنچه پس از آن برسر ایران و مردم آن پیش خواهد آمد، نیست. بر کناری رژیم و نظام دینی حاکم باید بتواند راه را بر استقرار نظامی دموکراتیک و پیشرفت و توسعه جامعه و بهبود زندگی همه مردم برای زندگی در شرایطی آرام و فارغ از جنگ و سرکوب هموار سازد.

باسلام و تشکر ازدوستان.

بحث بر سر اوضاع اپوزیسیون خارج از کشور و راه کارهای مبارزه جمهوری خواهی، همکاری، همگرایی یا اتحاد جمهوری خواهان است. دوستان در همین رابطه سه سوال مشخص در مقابل سخنرانان مطرح کرده اند. من با توجه به محدود بودن وقت، بحثم را در شش محور بطور خلاصه مطرح می کنم.

اول، در باره خود اپوزیسیون خارج از کشور و جایگاهش در مبارزات مردم ایران :

در همین ابتدا خوبست نکته مهمی، که به نوعی مربوط به چارچوب بحث است یعنی خارج از کشور و حد انتظار از آن را مد نظر قرار دهیم. به نظر من خارج از کشور، با تمام اهمیت فزاینده آن، پشت جبهه مبارزه در داخل کشور محسوب می شود. تحول دموکراتیک در ایران، در اساس، به همت مردم ایران است که صورت می گیرد. خارج از کشور، حامی این مبارزه و تقویت کننده آن در زمینه های مختلف است، نه جانشین آن.

این در ایران، یعنی در جبهه اصلی مبارزه است که آلترناتیورژیم شکل می گیرد، نه در خارج و احیانا پشت درب های بسته و در دالان های پر پیچ و خم بند و بست سیاسی .

بی تردید سیطره سرکوب خشن دینی در ایران، وظیفه و مسئولیت اپوزیسیون خارج از کشور را دو چندان می کند؛ حضور حدود پنج میلیون

ایرانی در خارج و حضور صد ها کادر سیاسی جان بدر برده از تیغ سرکوب رژیم،،بعلاوه امکانات وسیع تکنولوژیک و ارتباطی و رسانه ای موجود در خارج و همراهی افکار عمومی و نهاد های ترقیخواه بین المللی با مردم ایران و...،همگی ظرفیت هایی هستند که در صورت مدیریت و بهره برداری درست، به مبارزه اپوزیسیون خارج از کشوراهمیتی خاص می بخشند.

دوم، نقش تعیین کننده پروژه سیاسی در تنظیم همکاری ها :

دوستان پرسیده اند جمهوری خواهان طرفدار دموکراسی وجدایی دین و دولت با چه نیروهایی می توانند همکاری،همگرایی یا اتحاد عمل کنند؟ در این زمینه فکر می کنم که قبل از تعیین نیرو ها، باید پروژه های سیاسی را به بحث گذاشت. به عبارت دیگرسیاست هر جریانی در همکاری ها و ائتلاف هایش در واقع تابعیست از پروژه سیاسی آن جریان. بسته به اینکه پروژه سیاسی ما چه باشد و تا چه حد در پیشبرد آن جدی باشیم ترکیب اتحاد ها و ائتلاف ها به ناگزیر دستخوش تغییر می گردد. معیار حضور هر نیرویی هم در هر همکاری و ائتلافی ، طبعاً مشروط به تفاهم آن نیرو با پروژه آن همکاری و اتحاد،و پایبندی بدان در رفتار و عمل سیاسی اش است.

سوم، در باره شالوده و کارپایه سیاست ائتلافی جمهوری خواهان؟

در این زمینه اگر می پذیریم که در مرکز پروژه سیاسی جمهوری خواهان ایران استقرار دموکراسی از طریق برگزاری انتخابات آزاد و بدین ترتیب حاکمیت مردم ایران قرار دارد؛ و اگر فکر می کنیم که حاکمیت مردم در کشور ما از طریق استقرار جمهوری ای دموکراتیک، مبتنی بر تفکیک دین و دولت و نیز هر ایدئولوژی ای از دولت و پایبند به اعلامیه حقوق بشر است که هموار و میسر می گردد؛ خوب، همین است آن استراتژی سیاسی ای که شالوده و کار پایه سیاست ائتلافی جمهوری خواهان را می سازد. این استراتژی هیچ سنخیتی نه با استراتژی سلطنت طلبان دارد و نه با استراتژی آن بخش از اصلاح طلبان حکومتی سابق که کماکان مدافع نوعی تلفیق دین و دولت در ایران هستند.

این استراتژی هم دموکراتیک است و هم بر خواسته از تاریخ و تحولات و مبارزات خود ویژه مردم ایران در دوران معاصر، از دوره مشروطیت بدین سو، با تمامی پیشرفت ها و پسرفت ها و پیروزی ها و شکست هایش.

چهارم اینکه در پروژه سیاسی جمهوری خواهان، تحول جامعه ایران با تکیه بر اراده آگاه مردم به عنوان شهروندانی برابر حقوق و از طریق

سازماندهی مقاومت مدنی در برابر دیکتاتوری و استبداد دینی حاکم است که صورت می پذیرد.

این پروژه در نقطه مقابل پروژه بزرگ کشیدن رژیم با توسل به دخالت نظامی ائتلاف ناتو و دول متبوع آن، آنچنانکه در افغانستان و عراق و سپس با تفاوت هایی در لیبی اتفاق افتاد قرار دارد. بحث جمهوری خواهان ایران بزرگ کشیدن رژیم ملاها به هر قیمتی و فارغ از آنچه پس از آن برسر ایران و مردم آن پیش خواهد آمد، نیست. بر کناری رژیم و نظام دینی حاکم باید بتواند راه را بر استقرار نظامی دموکراتیک، و پیشرفت و توسعه جامعه و بهبود زندگی همه مردم برای زندگی در شرایطی آرام و فارغ از جنگ و سرکوب هموار سازد.

تحولات پرشتاب منطقه، اوضاع بی ثبات و نابسامان افغانستان و عراق و کمی دورتر لیبی، بعلاوه موقعیت بحرانی و وضعیت خطیر سیاسی در ایران، و بحران آفرینی های مداوم رژیم، همگی حساسیت بمراتب بیشتری رانست به تفاوت های بنیادین میان این دو پروژه و توجه مسؤلانه به نتایج متضاد مترتب بر این دو راطلب می کند. این حساسیت ها می باید در سیاست ائتلافی جمهوری خواهان به صورت عدم همراهی، عدم همگرایی و فاصله گیری هر چه بیشتر با گرایشات سیاسی ای که به شکل آشکار یا مبهم آتش بیار دخالت نظامی نیرو های ناتو در ایران هستند بازتاب پیدا کند...

پنجم، در باره چگونگی تفکیک دین و دولت در ایران و بازتاب آن در سیاست ائتلافی جمهوری خواهان است.

خلاصه کلام این که، روند تفکیک دین و دولت در ایران روندی ساده نیست. آمیزش دین و دولت در ایران تاریخی طولانی دارد و به دوره قبل از اسلام بر می گردد. چهارده قرن حضور اسلام، که با حضور مستقیم یا غیر مستقیم دستگاه روحانیت و نمایندگان آن در قدرت سیاسی رقم می خورد، و بیش از سه دهه حکومت ملاها در ایران، همگی به پیچیدگی های آن افزوده است. این تفکیک الزاما مطابق تجربه غرب پیش نرفته و به احتمال زیاد روندی خود ویژه طی خواهد کرد.

در این روند بدون تردید مجموعه گرایشات دین باوری که در پی تجربه تلخ و پر هزینه سی و دو سال حکومت دینی، به رفورم مذهبی و به نوعی پروتستانسزم اسلامی روی آورده اند، نقشی مهم و کلیدی ایفا می کنند. از این لحاظ اصلاح طلبان حکومتی سابق که در پی تحولات چند ساله اخیر، بطور عمده از حکومت کنار گذاشته شده اند، به انتقاد رودروی

از اوضاع روی آورده و در مرز زندان و آزادی یا زندگی در تبعید قرار دارند و در میان اپوزیسیون قانونی و غیر قانونی در نوسانند جای ویژه ای دارند.

سیاست جمهوری خواهان با این گرایش‌ها، ضمن بر شمردن تفاوت‌ها، می‌باید سیاستی دوستانه، مبتنی بر دیالوگ انتقادی، همراه با همکاری‌های گسترده به خصوص در موارد مربوط به نقض حقوق بشر در ایران، در اعتراض به تبعیض میان شهروندان در زمینه‌های مختلف و میان زنان و مردان باشد.

ششم، بالاخره چنین به نظر می‌رسد که پاسخگویی به ضرورت‌های سیاسی موجود، نگاهی دو باره از سوی جمهوری خواهان به وضعیت جامعه، به اوضاع منطقه، و به موقعیت اپوزیسیون خارج از کشور، با تمامی تحولات و جای‌جایی‌ها و در حال شدن‌های آن طلب می‌کند.

جمهوری خواهان نیاز به برآمدی تازه، در شکلی بمراتب گسترده‌تر و فراگیرتر دارند.

بیش از هشت سال از برآمد دو جریان جمهوری خواهی در خارج از کشور، جمهوری خواهان دموکرات و لائیک و اتحاد جمهوری خواهان می‌گذرد. در این فاصله تحولات سیاسی چشمگیری در سطح ایران و منطقه اتفاق افتاده است. در این دو جریان جدایی‌ها و انشعاب‌هایی بوقوع پیوسته است. در عین حال جمع‌های جمهوری خواهی دیگری در این جا و آنجا شکل گرفته است. مهم‌تر این که جمهوری خواهان زیادی هستند که خارج از این تشکل‌ها و نیمه تشکل‌ها، به اشکال گوناگون و در زمینه‌های مختلف فعالیت دارند. اغراق نخواهد بود اگر گفته شود که جمهوری خواهان ایران، در وضع کنونی، حتی از یک صد ظرفیت‌های بالقوه و نیرومند موجود در خارج کشور هم در مبارزه علیه رژیم اسلامی و تقویت مبارزه مردم برای استقرار نظامی دموکراتیک مبتنی بر جمهوری، دموکراسی، تفکیک دین و دولت و اعلامیه جهانی حقوق بشر بهره نمی‌گیرند.

آیا وقت آن نرسیده است که جمهوری خواهان، مشترکاً، سمیناری وسیع و گسترده و فراگیر، با شرکت همه فعالین جمهوری خواه، اعم از چپ، ملی، دین باوران طرفدار تفکیک دین و دولت، به قصد غلبه بر پراکندگی‌های موجود، به قصد تفاهم پیرامون سند سیاسی ای منطبق با تحولات سیاسی پیش آمده، و دستیابی به ساختار تشکیلاتی مناسب برای فعالیت مشترک همه گرایش‌ها جمهوری خواهی را تدارک ببینند؟ سمیناری

فکر شده، با برنامه و هدفمند، باز و گسترده، و همچنان که سنت تا کنونی ما بوده است به گونه ای شفاف، علنی و دموکراتیک.

با تشکر از وقتی که به من داده شد

* متن سخنرانی اکبر سیف در جلسه پلتاکی یکشنبه ۲۶ فوریه ۲۰۱۲، به دعوت و با شرکت بهروز خلیق، محمود راسخ، اکبر سیف، مسعود فتحی و پرویز نویدی.

میزگرد سایت جامعه رنگین کمان، در باره انتخابات مجلس نهم جمهوری اسلامی

بی تردید انتخابات مجلس نهم جمهوری اسلامی، نه یکی از نا مشروع ترین و غیر دمکرات ترین، بلکه نا مشروع ترین و غیر دمکرات ترین انتخابات در تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران است. بر خلاف بسیاری از موارد قبلی این بار، نه تنها اپوزیسیون سنتی بلکه جامعه مدنی و اپوزیسیون خودی و بسیاری از جناح ها و عوامل نزدیک به حاکمیت برعلیه بیعدالتی و تبعیضات حاکم بر این انتخابات موضع گرفته و آن را تحریم کرده اند.

سایت رنگین کمان، بنیاد آزادی اندیشه و بیان، که بر اصل گوناگونی افکار و عقاید سیاسی و آزادی اندیشه و بیان در همه سطوح جامعه اعتقاد دارد و با تبعیض و افراط گرایی مخالف می باشد، بدین منظور تأسیس شده است که نظرات گوناگون را در میان جمهوری خواهان اشاعه دهد. به بیان دیگر تمامی کوشش ما در جهت خدمت به طیف جمهوری خواهان دموکرات و لائیک و سکولار ایران است.

سایت جامعه رنگین کمان، بنیاد آزادی اندیشه و بیان به مناسبت فرارسیدن انتخابات مجلس نهم شورای اسلامی از افراد شناخته شده و

وابستگان به جریان‌ات سیاسی طیف‌های مختلف اپوزیسیون ایرانی : از راست میانه، میان و چپ مستقل و آزادی‌خواه ایران در نشستی دعوت به عمل آورده تا هر کدام نظرات خود را در مورد انتخابات مجلس شورای اسلامی بیان کنند. با وجود اینکه این افراد از نظر ایدئولوژیک با هم تفاوت‌های فراوانی دارند اما همه با عقل استدلالی به این نتیجه می‌رسند که این انتخابات نامشروع و غیر عادلانه و توهین به مقام انسانی مردمی ایران است، بنابراین آن را تحریم می‌کنند و از هم‌میهنان خود می‌خواهند که در پای صندوق‌های رأی حاضر نشوند و تن به این ذلت ندهند .

از شما دعوت می‌شود به بیانات و دلایل هر کدام از شرکت‌کنندگان در این میزگرد توجه کنید . طبیعتاً اظهار نظر شما در مورد استدلال این کنشگران سیاسی تکمیل‌کننده هدف این میزگرد خواهد بود و انتقادات سازنده شما راهنمای اقدامات آینده ما می‌توانند باشد. با تشکر از وقتی که برای دیدن این برنامه می‌گذارید و به امید همکاری‌های بیشتر شما .

سایت جامعه رنگین کمان، بنیاد آزادی اندیشه و بیان

www.rangin-kaman.org

مقدمه :

مهران مصطفوی :

بہروز فراہانی :

بیژن حکمت :

رضا علیجانی :

رسول آذرنوش :

حسن حسام :

مجلس را مرحمت می‌کنند

کاظم کردوانی



با صدای بلند بگوییم، همزاد "انتخاب"، "آزادی" است؛ بگوییم، آنچه در ایران به نام "انتخابات مجلس" برگزار می‌شود، هیچ عنصری جز نام از "انتخابات"، ندارد؛ بگوییم، آنچه امروز در ایران شاهد آن هستیم نه انتخابات که مراسم توهین به ملت بزرگ ایران است؛ بگوییم، در این توهین بزرگ به ایران و ایرانی شرکت نمی‌کنیم؛ بگوییم، شرکت در آن را تحریم می‌کنیم.

معروف است که میرزا احمدخان مشیرالسلطنه، در زمان استبداد صغیر (همو که در زمان توپ بستن مجلس نیز رئیس الوزراء بود) در میانه^۴ کشمکش‌های میان مجلسیان و طرفداران مشروطیت با محمد علی شاه، گفته بود: «شاه مجلس را مرحمت می‌کنند، با این شرط که وکلا در سیاست دخالت ننمایند!»

قریب سیصد سال پیش از آن تاریخ، شاه خودکامه^۵ دیگری (اما در مهد پارلمان) چارلز اول (۱)، تنها پادشاه انگلیس که بر دار کشیده شد، آن هم بر اساس درگیری و مبارزه‌اش با مجلس؛ از فراز سکوی دار، آخرین خطابش به مردم چنین بود: «آزادی، حق مشارکت داشتن در حکومت نیست. حکومت چیزی نیست که به مردم تعلق داشته باشد!»

اگر جوهر سیاست و دخالت در سیاست را حق مشارکت در تعیین زندگی و سرنوشت خود و جامعه - و هم چنین حق مشارکت در حکومت - بدانیم، نگاه غالب هیئت‌های حاکمه ایران به مجلس، از بدو پایه گذاری این رکن اساسی مشروطیت و حکومت قانون، همان سخنی است که میرزا احمد خان مشیرالسلطنه گفته است؛ وکلا، نمایندگان مردم، نباید در سیاست دخالت کنند! چون، نه مردم که خود را مالک مملکت می‌دانسته‌اند و می‌دانند (۲).

از پیروزی انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷، بیست و چهار دوره^۶ مجلس شورای ملی تشکیل شد.

از مجلس اول (که اساس این نهاد پایه گذاری شد) تا مجلس پنجم، در زمان سلطنت قاجاریه تشکیل شد که حدیث آن و فراز و فرودهای آن بر می‌گردد به تاریخ پرتلاطم پس از پیروزی انقلاب مشروطه که خود حکایت مفصلی است که موضوع بحث این نوشته نیست. در زمان سلطنت رضا شاه (۱۳۰۴ - ۱۳۲۰) هفت دوره (۳) و در زمان سلطنت محمد رضا شاه (۱۳۲۰ - ۱۳۵۷) دوازده دوره^۶ مجلس شورای ملی تشکیل شد.

در دوره^۶ رضا شاه، چیزی به نام مجلس و انتخابات مجلس به معنایی که انقلاب مشروطیت و قانون اساسی حاصل از آن می‌فهمید و به مفهومی که ما درک می‌کنیم، اصولاً وجود خارجی نداشت. چه در دورانی که وزارت دربار پهلوی وجود داشت (که عبدالحسین تیمورتاش وزیر و مرد مقتدر و توانای آن دوران سکان دار آن بود) و چه در دورانی که در غیاب وزارت دربار، وزارت داخله اجرای فرمان‌های شاه را به عهده داشت؛ انتخابات مجلس و تعیین وکلا بر اساس منویات شخص اول مملکت صورت می‌گرفت و احدی را یارای مخالفت با شاه نبود. نمایندگان مجلس، امربرهای مطیع شاه بودند و هیچ نماینده‌ای در مخیله‌اش هم خطور نمی‌کرد که در سیاست «دخالت کند». تاریخ ایران در این عرصه آن چنان روشن است که هیچ مورخ و روشنفکر و اهل سیاستی نه دیروز وجود داشته است و نه امروز وجود دارد که سخنی در باب آزادی و آزادی انتخاب و انتخابات در دوره^۶ رضا شاه بگوید. با این همه، بی‌مناسبت نمی‌دانیم که چند جمله‌ای از یک سند تاریخی را نقل کنیم که آئینه^۶ تمام نمای نگاه و درک رضا شاه و دستگاه تحت امرش به انتخابات و مجلس بود. در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۰۹، تیمورتاش، وزیر دربار، طی بخش نامه^۶ محرمانه‌ای به حکام ایالات سراسر کشور در خصوص نحوه^۶ برگزاری انتخابات دوره^۶ هشتم مجلس، از جمله چنین حکم می‌کند: «متحدالمآل (۴)

حکام ایالات شمال و شرق و غرب و جنوب

در تعقیب دستور صا دره از مقام ریاست وزراء و وزارت جلیله داخله، طبق اوامر ملوکانه، در قسمت انتخابات دوره ۸ و انتخاب نماینده جهت مجلس شورای ملی لزوماً اعلام می‌دارد طبق صورتی که ارسال گردیده است باید جدیت لازمه به عمل آید که این اشخاص جهت مجلس انتخاب شوند. اعلی حضرت اقدس شهریاری علاقمند هستند که باید اشخاص مفصلة المندرجه در صورت ل ف (۵)، باید به هر قیمتی باشد انتخاب شوند. در صورتی که اندک تعللی در اجرای اوامر صادره بشود، مقصر بدیهی است مورد بی‌میلی اعلیحضرت واقع خواهد شد. با رعایت مواد مشروحه ذیل، راپرت جلسات خودتان را به وزارت دربار ارسال دارید.

۱ - در صورتی که جهت انجام این مأموریت را ندارید، از تاریخ ملاحظه حکم تا ۴۸ ساعت از خدمت استعفا دهید.

۲ - اشخاصی که باعث ناکت (۶) و بعلاوه در صدد هستند که نماینده به میل خودشان انتخاب کنند، از عملیات آنها جلوگیری به عمل آورید. در صورتی که به مخالفت خودشان باقی هستند فوراً آنها را تبعید نمائید. / ... /

۵- طبق اعلان صادره، مجالس (۷) را آزاد بگذارید، ولی آزادی آنها باید طوری باشد که باعث تخریب عملیات و انتظامات محلی نشود. در کلیه مجالس باید مأموران مخفی شما حاضر و ناظر باشند. / ... /

۸ - در کلیه قضایا طبق امر همایونی باید با مشورت اداره قشونی حوزه حکومتی خودتان اقدام شود [و] با مشورت هم امر انتخابات خاتمه یابد.

۹- در صورتی که اشخاص میل به وکالت داشته باشند، باید آنها را قبلاً نصیحت و بعداً تهدید، در صورتی که به جلسات خودشان ادامه دهند، راپرت دهید تا تبعید شوند. / ... /

۱۳ - بدیهی است در صورتی که کاملاً معلوم شد که موفقیت کامل حاصل نکرده‌اید، البته اقدام دیگری در صندوق آراء خواهد شد، ولی این موضوع بعداً در صورت عدم موفقیت انجام خواهد شد.

تیمورتاش» (۸)

حتا نمایندگان که با این زمینه سازی‌ها «انتخاب» می‌شدند، در دایره^۴ مسایل نه چندان مرتبط با امر^۵ مستقیم مشارکت سیاسی نیز اراده‌ای نداشتند. در یکی از دوره‌های مجلس که حاج محتشم السلطنه (میرزا حسن اسفندیاری) (۹) ریاست آن را به عهده داشت، به هنگام طرح لایحه^۶ انحصار دخانیات، گویا چند نماینده مختصر اما و اگرها و چند و چونی کرده بودند، این موضوع را به رضا شاه اطلاع می‌دهند که بسیار متغیر می‌شود و به رئیس مجلس که او را «حاجی» خطاب می‌کرد می‌گوید: خجالت نمی‌کشی؟ در طویله را ببندم تا خیالتان راحت شود!؟

در دوران رضا شاه بود که برای نخستین بار، بنا به خواست و امر شاه، مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس سلب شد و سلب مصونیت از نمایندگان مجلس به یک سنت سیاسی تبدیل شد و بارها به اجرا در آمد. امری که به گونه‌ای دیگر در دوره^۷ ششم مجلس شورای اسلامی به

وقوع پیوست و تا به زندان افکنده شدن نماینده‌ای به دلیل اظهار نظر در صحن مجلس، نیز انجامید (۱۰).

پس از شهریور ۲۰ و به تخت سلطنت نشستن محمد رضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، انتخابات مجلس فراز و فرودهای فراوانی را پشت سر گذاشت. در این دوره^۴ دوازده ساله، شاه که از او به نام «شاه جوان بخت» و کسی که در سوئیس تحصیل کرده است و بر خلاف پدر طرفدار دموکراسی است و... یاد شده بود، صاحب آن اختیار و قدرت مطلقه‌ای که بعدها تعبیه کرد، نبود. اوضاع کشور آن چنان تحت تأثیر وضعیت بین المللی و به میدان آمدن نیروهای گوناگون و تازه نفس اپوزیسیون و تلاطم‌های حاصل از آن‌ها بود که طی دوازده سال، ایران شاهد نخست وزیری ۱۳ نفر و تشکیل ۲۹ کابینه بود (۱۱). عمر دوران نخست وزیری پنج نخست وزیر، کمتر از چهار ماه بود.

به دلیل وضعیت آن روز ایران و موقعیت ضعیف شاه و عدم امکان اجرای سیاست مطلقه^۵ استبدادی و وضعیت بین المللی آن دوران، خلأ قدرتی در کشور به وجود آمد. این خلأ قدرت، فضای بازی را برای نیروهای سیاسی که پس از دیکتاتوری رضا شاه به میدان آمده بودند، ایجاد کرد و آن‌ها توانستند با فعالیتهای سیاسی خود در زمینه‌های مختلف جامعه، در انتخابات مجلس نیز مؤثر باشند. اما در همین وضعیت نیز، شاه و دربار به شکل‌های مختلف کوشیدند در امر مجلس و انتخابات دخالت کنند. یکی از موضوع‌های دائمی و جنجال برانگیز آن دوران که در مطبوعات آن زمان نیز انعکاس وسیعی داشت، همین دخالت‌های غیر قانونی شاه و دربار در انتخابات و مجلس بود. گفتنی است که برنامه^۶ دولت دکتر مصدق تنها دو ماده^۷ اساسی داشت، یکی ملی کردن صنعت نفت و دیگری اصلاح قانون انتخابات بود.

پس از ۲۸ مرداد ۳۲، اوضاع ایران به گونه‌ای دیگر رقم خورد و بار دیگر انتخابات و سرنوشت مجلس به منویات و خواسته‌های شخص اول مملکت گره خورد و سرانجام مجلس تحت فرمان بی‌چون و چرای شاه در آمد.

در فاصله^۸ ۲۸ مرداد ۳۲ تا آخرین روزهای تیر ۱۳۴۱ (استعفای علی امینی از مقام نخست وزیری) پس از سرکوب کلیه^۹ سازمان‌های سیاسی نظیر حزب توده و جبهه ملی و اعدام‌ها و به زندان افکندن‌ها، صحنه^{۱۰} سیاسی ایران با جذر و مدهای فراوانی روبرو بود، از آن جمله‌اند: لغو انتخابات دوره^{۱۱} نخست وزیری دکتر اقبال (فرودین ۱۳۳۶ - شهریور ۱۳۳۹) (۱۲) و بعد دوران نخست وزیری جعفر شریف امامی (۹ شهریور ۱۳۳۹ - ۱۴ اردی بهشت ۱۳۴۰) و سر بر آوردن جنبش دانش آموزی و جنبش

معلمین و سپس پذیرش اصلاحات از سوی شاه زیر فشار شدید آمریکایی‌ها و برسر کار آمدن دولت دکتر علی امینی و گشوده شدن نسبی فضای سیاسی و به میدان آمدن مجدد جبهه ملی و...

با نخست وزیری اسدالله علم (تیر ماه ۱۳۴۱) دوران جدیدی از سلطه قدرت شاه آغاز می‌شود. دوران جدیدی که اقتدار شاه، با سرکوب همه مخالفان و خانه نشین کردن کلیه شخصیت‌های مستقل و منتقد (حتا وفادار به سلطنت) و با تکیه به سه برابر شدن پول نفت، در سال‌های ۵۰ به اوج خود می‌رسد و «کمال» این اوج، تشکیل حزب «رستاخیز» است و دست اندازی‌های گسترده و بی‌در و پیکر شاه است به تمام ساحت‌های زندگی در ایران که به تبع آن مجلس نیز طابق النعل بالنعل بر اساس منویات و خواسته‌های فردی شاه شکل می‌گیرد. شاید بهترین نمونه و مستندترین آن، کلام خود شاه باشد در مصاحبه‌اش با سرگزارشگر رادیو-فرانس در آن زمان. در این مصاحبه، شاه در باره مجلس و انتخابات دوره «رستاخیز» چنین می‌گوید: «گرایش‌ها [منظور گزارش‌های درون حزب و مجلس است]... اما، موضوع روشن باشد، خیلی مشکل است که در برابر رفرم‌هایی که ما عرضه می‌کنیم، مخالفت کرد. نمایندگان، تنها می‌توانند واقعاً در باره برخی شیوه‌ها، شاید برخی اشخاص، برخی سازمان‌ها بحث کنند، این امکان دارد. اما شما فکر می‌کنید چه کسی می‌تواند در این کشور در باره رفرم‌ها بحث کند؟ صادقانه می‌گویم، فکر نمی‌کنم کسان زیادی وجود داشته باشند که به این فکر بیافتند. من سعی می‌کنم اطلاع کسب کنم: صدها و صدها استاد دانشگاه، تمام این مسائل را برای من مطالعه می‌کنند و هرگز اتفاق نیافتاده است که آن‌ها آمده باشند و به من گفته باشند که در باره خود رفرم‌ها بحثی شده باشد. هرگز» (۱۳) و آنگاه که مصاحبه کننده از شاه می‌پرسد که آیا این سخنان به معنای وجود نامزد و نامزدهای واحد است، شاه می‌گوید: «خیر، بر عکس: آخرین انتخابات مجلس که چند ماه پیش برگزار شد، سالم‌ترین، شرافتمندانه‌ترین انتخاباتی بود که تا به حال کشور به خود دیده است. حزب «واحد» (۱۴)، آن طور که گفته می‌شود، برای هر کرسی مجلس تا پنج نامزد را [انتخاب کرده است] و به انتخاب [مردم] گذاشته است؛ در هر موردی همیشه بیش از دو نفر، و غالباً میان سه تا پنج نامزد» (۱۵). در حقیقت، اگر امروز شورای نگهبان میان کسانی که داوطلب نمایندگی مجلس می‌شوند، صلاحیت عده زیادی را رد می‌کند و عده‌ای را می‌پذیرد؛ در آن دوران، حزب رستاخیز «رحمت» مردم و نامزدها را می‌کشید و خود از پیش و به رأی خود نامزدها را انتخاب می‌کرد! در واقع برای نخستین بار در تاریخ قانون گذاری و مجلس ایران، انتخابات مجلس به طور رسمی دو مرحله‌ای

شد! یک مرحله، حزب رستاخیز، نامزدها را انتخاب می‌کرد و در مرحله دوم، مردم به نامزدهای تعیین شده و تصویب شده دولتی، رأی می‌دادند. با این همه و با همه این ترتیبات، حتا میان همان نامزدهای رسماً تصویب شده دستگاه، اگر رأی شرکت کنندگان در انتخابات شامل حال شخص مورد نظر دستگاه (زیر نظر مستقیم شاه) نبود، رأیشان پذیرفته نمی‌شد. این موضوع، به خصوص در شهرستان‌ها که همواره مسائل محلی سهم بزرگی دارند، بیشتر قابل رؤیت بود. خود، چند بار از اعضای شورای نظارت بر انتخابات چند شهر در آن دوران شنیده‌ام، که نام نامزد مورد نظر ساواک و دستگاه، پیش از پایان شمارش آرای صندوق‌های انتخاباتی، از رادیو و تلویزیون اعلام شده است!

پس از انقلاب، موضوع انتخابات مجلس به گونه دیگری رقم خورد.

پس از برجیده شدن نهاد سلطنت در ایران، نهادی دست کم با سه هزار سال سابقه، و در جو پر شور انقلابی و گسترده بودن فریادهای آزادی خواهی و مبارز با دیکتاتوری، در نخستین دوره انتخابات مجلس (اسفند ماه ۵۸ - افتتاح مجلس خرداد ماه ۵۹)، حاکمان جدید قادر نبودند همه آنچه در دل داشتند، در عمل پیاده کنند. به رغم دست اندازی‌ها و تقلب‌های اینجا و آنجا و رد اعتبارنامه دوازده نفر و راه ندادن برخی از نامزدهای انتخاب شده به مجلس (۱۶)، در مجموع انتخاباتی بود نسبتاً آزاد. در این انتخابات چند جریان چپ و جبهه ملی و نهضت آزادی و... شرکت کردند و نامزدهای خود را اعلام کردند که البته تنها نهضت آزادی و جنبش مسلمانان مبارز توانستند چند تن از نامزدهای خود را به مجلس بفرستند. اما، همین مجلس که با نام «مجلس شورای ملی» تشکیل شده بود، با رأی اکثریت نمایندگان که به «حزب جمهوری اسلامی» تعلق داشتند، به «مجلس شورای اسلامی» تغییر نام یافت.

از دوره دوم مجلس شورای اسلامی (افتتاح: خرداد ۱۳۶۳)، مجلس در ایران شکل دیگری به خود می‌گیرد. در این زمان، اغلب قریب به اتفاق نیروهای مخالف و معترض از میدان رانده شده‌اند، سرکوب‌های بزرگ و اعدام‌های بزرگ انجام شده است و حکومت، انتخابات را تنها در دایره بسته «نیروهای خودی» انجام می‌دهد. در حقیقت از آن پس، مجلس تبدیل می‌شود به یکی از ابزارهای تنظیم رابطه نیروهای درون حکومت. از اولین انتخابات میان دوره‌ای دوره سوم مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۷ - ۱۳۷۱)، اعلام می‌شود که صلاحیت افراد شرکت کننده در انتخابات، باید توسط شورای نگهبان تأیید گردد. تا این تاریخ، به

رغم منحصر بودن انتخاب در دایره^۴ «خودی‌ها» و عدم امکان نامزد شدن «اغیار»، از مقوله‌ای به نام «نظارت استصوابی» خبری نیست. بالاخره، در دوره^۵ پنجم مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۴ - ۱۳۷۸) شورای نگهبان طبق مصوبه‌ای که در سال ۱۳۷۴ به تصویب مجلس (با اکثریت قاطع تمامت خواهان و محافظه کاران) رسید، صاحب «حق» نظارت استصوابی شد. امری که حتا با قانون اساسی جمهوری حکومت اسلامی در تضاد بود. از این تاریخ به بعد، شورای نگهبان است که در انتخابات تصمیم می‌گیرد که آیا کسی اصولاً «صلاحیت» نامزد شدن را دارد یا خیر. شورای نگهبان در قبال تصمیمی که اتخاذ می‌کند، در برابر هیچ نهادی پاسخگو نیست و اصولاً خود را ملزم به ارائه مدرک در خصوص آنچه اراده کرده است، نمی‌داند. بدین ترتیب، یک بار دیگر، انتخابات مجلس در ایران، به طور رسمی شکلی از انتخابات دو مرحله‌ای به خود می‌گیرد.

در اوایل کار دوره^۶ ششم مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۹ - ۱۳۸۳)، مجلس اصلاحات و با اکثریت مطلق اصلاح طلبان، به هنگام طرح اصلاح قانون مطبوعات (از جمله برای مقابله با توقیف خودسرانه^۷ مطبوعات به دست دادگاه انقلاب و...)، برای نخستین بار حکم حکومتی رهبر جمهوری اسلامی صادر می‌شود و رئیس آن زمان مجلس (آقای کروبی) این حکم را در صحن مجلس می‌خواند و طرح از دستور خاج می‌شود. در اواخر همین دوره، یک بار دیگر، حکم حکومتی صادر می‌شود و آن هم در خصوص انتخابات دوره^۸ بعد مجلس (دوره^۹ هفتم) است. بدین ترتیب، پی «مرحمتی شدن» مجلس ریخته می‌شود و به طور رسمی اعلام می‌گردد.

در جریان انتخابات دوره^{۱۰} هفتم مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۳ - ۱۳۸۷) یک قدم دیگر برای محدود کردن دایره^{۱۱} راه یابی به مجلس برداشته شد. در دیدار با اعضای شورای نگهبان، رهبر جمهوری حکومت اسلامی از شورای نگهبان خواست تا نامزدهای نمایندگی «احراز صلاحیت» بشوند. به این معنا که از آن پس، به جز افرادی که به «دلیل» نداشتن «صلاحیت»، از نگاه شورای نگهبان، رد صلاحیت می‌شوند؛ آن‌ها که «صلاحیت»شان برای شورا «محرز» نشود، نیز امکان شرکت در انتخابات را ندارند. در واقع، بر فهرست غیر قانونی بودن (حتا بر اساس قانون اساسی فعلی)، پاسخگو نبودن، مبرا بودن از ارائه مدرک، یک مورد دیگر هم بر اختیارات بی‌در و پیکر شورای نگهبان اضافه شد؛ آن هم اصطلاح کشدار و نامفهوم و دلبخواهی و هزار تعریف «محرز نشدن» بود. در جریان انتخابات دوره^{۱۲} هفتم، نیمی از نمایندگان مجلس ششم، صلاحیتشان برای شرکت در انتخابات رد شد.

دوره‌های هفتم و هشتم مجلس شورای اسلامی به گونه‌ای «مهندسی شد» که عملاً، بیش از هر زمان دیگری از انقلاب به این سو، مجلس از حوزه «دخالت در سیاست» بیرون رانده شد. آقای دکتر حدادعادل در دوران ریاست بر مجلس هفتم، سرسختانه بر درست بودن مشورت و رایزنی خود با رهبر حکومت و آقای مجتبی خامنه‌ای و نظرخواهی از آنان در خصوص امور مجلس دفاع کرده است؛ آقای علی مطهری یکی از اصول‌گراترین اصول‌گرایان به شدت از کارکرد مجلس هشتم انتقاد کرده است و آن را «دفتر بیت رهبری» خوانده است. و آقای محمد محمدی گلپایگانی، رئیس دفتر آقای آیت الله خامنه‌ای، در سخنرانی خود در رشت به مناسبت روز ۲۲ بهمن در سال جاری در عین گفته است که «مجلس نهم باید مطیع ولی فقیه، قدرتمند و بازوی رهبر باشد». تجسم کامل «مجلس مرحمتی»!

امروز که در آستانه «انتخابات» دوره نهم مجلس شورای اسلامی هستیم، افزون بر آنچه در خصوص سیر امر «انتخابات» در جمهوری حکومت اسلامی گفته‌ایم، رویدادی بسیار بزرگ و تعیین‌کننده در میهن ما به وقوع پیوسته است. و آن هم، انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ و پی آمدهای تاریخ ساز آن بود. پس از آنچه در این انتخابات اتفاق افتاد، یک برگ از تاریخ ایران برای همیشه ورق خورد. از جمله، تا این تاریخ، نگاه هیئت‌های حاکمه جمهوری حکومت اسلامی به منتقدان و مخالفان «غیر خودی»، نگاهی بود حذفی و با روش‌های سرکوبگرانه (و در صورت لزوم قهر آمیز و بسیار خشونت بار) با آنان مقابله می‌شد؛ اما در دایره بسته «خودی‌ها» هم انتقال قدرت میان جناح‌ها و گروه بندی‌های داخلی را رعایت می‌کردند و هم اینکه نتیجه رأی صندوق‌های «خودی» شده را (صد البته پس از مرحله صافی شورای نگهبان) می‌پذیرفتند. حال آنکه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸، خط قرمز درون حکومتی شکسته شد و در تداوم سلطه بی‌چون و چرای آقای آیت الله خامنه‌ای، گام جدید و به یک مفهوم «بدعت آمیز» (حتا در نگاه گردانندگان حکومت) برداشته شد. و افزون بر آن، یک بار دیگر نشان داده شد که «حکومت ولایت فقیه» در بنیاد خود با آزادی مردم در تعارض است.

در آن انتخابات، چهار نفر با تأیید حاکمیت و شخص آقای آیت الله خامنه‌ای در انتخاباتی که در چارچوب معین شده و مورد تأیید شورای نگهبان برگزار شد، به میدان آمدند و میلیون‌ها ایرانی در آن (به رغم عنصر ناعادلانه و ضد دموکراتیک موجود در آن - هم چون دیگر انتخابات برگزار شده تا آن زمان) شرکت کردند و به نامزدهای

مخالف نامزد تعیین شده^۱ «ولی فقیه» رأی دادند.

حاصل‌اش را همه می‌دانیم. به سخره گرفتن و پایمال کردن رأی اکثریت شکننده‌ای که به هر دلیلی در این انتخابات شرکت کردند و به منتصب حکومت رأی مخالف دادند. به دنبال اعتراض بی‌نظیر جوانان و زنان و مردان بیدار دل ما به این تقلب آشکار و کودتای انتخاباتی و سر بر آوردن جنبش عظیم سبز، آن سرکوب بزرگ و آن کشتارها و آن شکنجه‌ها و آن تجاوزها و آن ننگ غیر قابل زدودن زندان کهریزک سازماندهی شد. تنها دو سال و نیم از زمان آن همه جنایت گذشته است، آن سرکوب‌ها و آن گونه پایمال کردن خون جوانان بی‌گناه وطن ما، در حافظه^۲ جمعی جامعه^۳ ما هنوز حضوری جان دار دارند. هنوز آثار شکنجه^۴ شکنجه شدگان از بین نرفته است؛ هنوز از زندانیان آن سرکوب بزرگ، ده‌ها تن اسیر زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های مخوف حکومت باقی مانده‌اند؛ هنوز بازماندگان جان باختگان راه آزادی ایران از برگذاری کوچک‌ترین مراسم برای عزیزانشان محروم هستند؛ از رهبران جنبش سبز آقایان موسوی و کربوبی و خانم زهرا رهنورد در حبس خانگی به سر می‌برند. و در مقابل، آمران و عاملان آن همه توحش ترفیع درجه و مقام گرفته‌اند. در چنین وضعیتی، حکومتیان با بی‌پروایی خاص خود و بی‌هیچ شرم و آزر می‌چشم در چشم مردم می‌دوزند و آنان را به سخره می‌گیرند و از «انتخابات» سخن می‌گویند و آنان را فرا می‌خوانند که در این مراسم حقارت بار و تحقیر انگیز شرکت کنند!

این مملکت از آن همه^۵ ماست، ما ایرانی‌ها، از هر جا که هستیم و هر طور که هستیم. سرنوشت این مملکت، سرنوشت همه^۶ ماست و با مشارکت همه^۷ ما و با دست‌های همه^۸ ماست که ساخته می‌شود؛ بی‌هیچ حسری، بی‌هیچ استثنایی، بی‌هیچ قیمی. با صدای بلند بگوییم، همزاد «انتخاب»، «آزادی» است؛ بگوییم، آنچه در ایران به نام «انتخابات مجلس» برگزار می‌شود، هیچ عنصری جز نام از «انتخابات»، ندارد؛ بگوییم، آنچه امروز در ایران شاهد آن هستیم نه انتخابات که مراسم توهین به ملت بزرگ ایران است؛ بگوییم، در این توهین بزرگ به ایران و ایرانی شرکت نمی‌کنیم؛ بگوییم، شرکت در آن را تحریم می‌کنیم.

کاظم کردوانی

پانوشتها

۲ - در جمهوری حکومت اسلامی، یکی از آشکارترین و بی‌پرده‌ترین سخنها در این عرصه، گفته‌های آقای مصباح یزدی است در «همایش زلال ولایت، در باره نقش معظم ولایت فقیه» در فروردین ماه ۱۳۸۹ در مشهد، که چشم در چشم مردم دوخت و بی‌هیچ شرمی از خود و بی‌هیچ پروایی از دیگران، گفت: «مردم تعیین کرده‌اند یکی را برای ریاست جمهوری و... مردم چه حقی داشتند؟ مردم چه کاره‌اند که به کسی حق بدهند؟ مگر خودشان چه کاره‌اند که هم چو حقی را بدهند؟».

۳ - انتخابات هفتمین دوره مجلس در زمان سلطنت رضا شاه، یعنی دوره دوازدهم مجلس شورای ملی، در زمان سلطنت‌اش برگزار شد؛ اما به علت وقایع شهریور ۲۰، مجلس در زمان سلطنت محمد رضا شاه تشکیل شد.

۴ - متحدالمال: بخش نامه (فرهنگ سخن)

۵ - لَف: می‌ان، جوف (همان)

۶ - نَكث: به هم زدن معامله یا پیمانی؛ فسخ (همان)

۷ - مجالس: منظور جلسه‌هایی است که به منظور امور انتخاباتی تشکیل می‌دهند.

۸- منبع: «اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول»، صص ۶۵ و ۶۶ و ۶۷. ناشر: «اداره کل آرشیو، اسناد، و موزه دفتر رئیس جمهور»، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸

۹ - حسن اسفندیاری، ملقب به محتشم السلطنه (۱۲۸۳ ق - ۱۳۲۳ ش)، از خاندانی قدیمی برخاسته بود. جدش منشی مخصوص عباس میرزا نایب السلطنه بود. پس از صدور فرمان مشروطیت، در تنظیم نظامنامه انتخابات با صنیع الدوله، مخبرالسلطنه، مشیرالملک، مؤتمن الملک هم کاری کرد. با قرارداد ۱۹۱۹ و توق الدوله مخالفت کرد و به کاشان تبعید شد. از سال ۱۲۸۷ تا سال ۱۳۰۵ یازده بار به مقام وزارت رسید. در دوره‌های سوم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم نماینده مجلس بود. از دوره دهم تا دوره سیزدهم ریاست مجلس را به عهده داشت.

۱۰ - حسین لقمانیان، نماینده همدان در دوره ششم مجلس شورای اسلامی، دستگیر شد و پس از محکوم شدن به دو سال زندان، در زندان اوین محبوس شد. پس از آبستراکسیون نمایندگان اصلاح طلب و تهدید

آقای کروبلی، رئیس مجلس، با موافقت آقای خامنه‌ای آزاد شد. در دوره‌ای که آقای شاه‌رودی ریاست قوه قضائیه را به عهده داشت، برای نخستین بار مصونیت قضایی نمایندگان هم لغو شد و نزدیک به شصت تن از نمایندگان به دادگاه فراخوانده شدند. در قانون اساسی جمهوری حکومت اسلامی، نمایندگان مجلس در بیان نظر در حوزه وظایف نمایندگی آزاد شناخته شده‌اند و تعقیب و بازداشت آنان منع شده است؛ اما بر خلاف ماده ۱۲ قانون اساسی مشروطه که نمایندگان حتی در مورد فعالیت‌های خارج حوزه وظایف نمایندگی نیز دارای مصونیت بودند و تنها با اطلاع و تصویب مجلس سلب مصونیت نماینده امکان پذیر بود، در قانون اساسی فعلی چنین مصونیتی برای نمایندگان وجود ندارد.

۱۱- نام نخست وزیران این دوران و تعداد کابینه‌هایی که تشکیل شد:

۱ - محمد علی فروغی (۵/۶/۱۳۲۰ تا ۱۷/۱۲/۱۳۲۰ - سه کابینه)؛ ۲ - علی سهیلی (۱۸/۱۲/۱۳۲۰ تا ۸/۵/۱۳۲۱)؛ ۳ - احمد قوام (۱۸/۵/۱۳۲۱ تا ۲۴/۱۱/۱۳۲۱)؛ ۴ - علی سهیلی (۲۸/۱۱/۱۳۲۱ تا ۲۵/۱۲/۱۳۲۲ دو کابینه)؛ ۵ - محمد ساعد مراغه‌ای (۶/۱/۱۳۲۳ تا ۱۸/۸/۱۳۲۳ - دو کابینه)؛ ۶ - مرتضی قلی بیات (۳۰/۸/۱۳۲۳ تا ۲۸/۱/۱۳۲۴)؛ ۷ - ابراهیم حکیمی (۱۳/۲/۱۳۲۴ تا ۱۳/۳/۱۳۲۴)؛ ۸ - محسن صدر (۱۶/۳/۱۳۲۴ تا ۲۹/۷/۱۳۲۴)؛ ۹ - ابراهیم حکیمی (۹/۸/۱۳۲۴ تا ۳۰/۱۰/۱۳۲۴)؛ ۱۰ - احمد قوام (۱۸/۱۱/۱۳۲۴ تا ۱۸/۹/۱۳۲۶ - پنج کابینه)؛ ۱۱ - ابراهیم حکیمی (۶/۱۰/۱۳۲۶ تا ۱۸/۳/۱۳۲۷)؛ ۱۲ - عبدالحسین هژیر (۲۳/۳/۱۳۲۷ تا ۱۶/۸/۱۳۲۷)؛ ۱۳ - محمد ساعد مراغه‌ای (۲۲/۸/۱۳۲۷ تا ۲/۱/۱۳۲۹ - سه کابینه)؛ ۱۴ - علی منصور (۱۸/۱/۱۳۲۹ تا ۵/۴/۱۳۲۹)؛ ۱۵ - سپهبد حاج‌علی رزم آرا (۶/۴/۱۳۲۹ تا ۱۶/۱۲/۱۳۲۹)؛ ۱۶ - حسین علاء (۲۱/۱۲/۱۳۲۹ تا ۶/۲/۱۳۳۰)؛ ۱۶ - محمد مصدق (۸/۲/۱۳۳۰ تا ۲۵/۴/۱۳۳۱)؛ ۱۷ - احمد قوام (۲۷/۴/۱۳۳۱ تا ۳۰/۴/۱۳۲۷)؛ ۱۸ - محمد مصدق (۳۱/۴/۱۳۳۱ تا ۲۸/۵/۱۳۳۲). منبع: دولت‌های ایران، از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی، اداره کل آرشیو، اسناد و موزه دفتر رئیس‌جمهور، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹

۱۲ - دکتر اقبال (نخست وزیر و رهبر حزب ملیون) تا آنجا در تقلب و دست اندازی در امر انتخابات پیش رفت که در برابر اعتراض مخالفان مبنی بر اجبار کارمندان دولت به رأی دادن به نامزدهای مورد نظر دولت، بی‌هیچ پرده پوشی‌ای در یک گفتار علنی گفت که کارمندان دولت از دولت حقوق می‌گیرند، باید هم به نامزدهای دولت رأی بدهند! به علت مخالفت‌های درون هیئت حاکمه، اسدالله علم (رهبر حزب مردم) و

طرفداران او، منفردین و مطبوعات که اقبال با آنان دشمن بود و طومارهای اعتراضی که از شهرستان‌ها میرسید و...، شاه مجبور شد که این انتخابات را مردود اعلام کند.

۱۳ - در دورانی که شاه در اوج قدرت بود، در ماه‌های سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) در تهران و در ماه فوریه ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) در دیزین، اُلویه وارن، سرگزارشگر رادیو-فرانس، چند مصاحبه^۴ طولانی با شاه انجام داد که این مصاحبه‌ها در اکتبر سال ۱۹۷۶ به صورت کتابی به نام شاه، با عنوان «شیر و خورشید»، با مقدمه^۵ کوتاهی از خود شاه در فرانسه انتشار یافت. این گفته‌ها از صفحه‌های ۱۶۱ و ۱۶۲ این کتاب نقل شده است. مشخصات اصل فرانسوی این کتاب از این قرار است:

Mohammad Reza Pahlavi, Shah d'Iran, Le lion et le soleil, Entretiens avec Olivier Warin (grand reporter à Radio-France), Éditions Stock, ۱۹۷۶

۱۴ - منظور «حزب رستاخیز» است.

۱۵ - به پانوش ۱۳ رجوع بفرمایید.

۱۶ - اعتبار نامه^۶ دوازده نفر از جمله آقایان احمد مدنی، خسرو قشقایی، رحمان دادمان رد شد. به آقای غنی بلوریان که از کردستان انتخاب شده بود، اصولاً اجازه^۷ ورود به تهران را ندادند، همان کاری که با آقای دکتر قاسملو در زمان مجلس خبرگان کرده بودند.

ایران چلبی بردار نیست!



گفتگو با مهرداد درویش پور

البرز جم

...همین گردهمایی اخیر نشان داد الترناتیو احیای سلطنت حتی در بین هوشمندترین و بلند پایه ترین طرفداران گرایش نیز موضوعیت خود را از دست داده است. من بارها گفته ام اتحاد فراگیری که نیروهای

مستقل جمهوری خواهد بود. نیروی مرکزی آن نباشند از مشروعیت ملی برخوردار نخواهد بود.

آقای درویش پور؛ مثل اینکه اوضاع خاورمیانه را باید لحظه به لحظه دنبال کرد. ارزیابی شما از حال حاضر این منطقه و همچنین شرایط کشورهای آفریقایی که در گیر و دار بهار عربی هستند چیست؟

خیلی زود روشن شد رویای شکوفایی دموکراسی پس از جوانه زدن بهار عربی بسیار خوش بینانه است. در بحرین لشکر کشی عربستان به سرکوب جنبش انجامید. در یمن معاون رئیس جمهوری پیشین عبدالله صالح به عنوان تنها کاندیدای انتخابات! به قدرت رسید. با قدرت گرفتن اسلام گرایان در مصر و تونس جهان در بهت فرو رفت. سیر حوادث در لیبی بیشتر به افغانستان و عراق شباهت یافت تا مصر و تونس. یعنی مداخله نظامی خارجی در سرنگونی حکومت نقش کلیدی یافت. کشور با انارشی اداره می شود، قوانین اسلامی به کار افتاده اند و قبایل و دستجات سیاسی به جان هم افتاده اند. در سوریه مبارزه مسالمت آمیز مردم با سرکوب وحشیانه نیروهای اسد به جنگ داخلی سوق یافته است. در بیشتر موارد غرب از جنبش های اعتراضی حمایت کرده است. اما من هنوز مطمئن نیستم پشتیبانی غرب از این مبارزات تا چه حد بر پایه وفاداری به ادعاهای بشر دوستانه استوار است و یا تا چه حد تامین منافع نفتی و تسلیحاتی و ژئوپولیتیک انگیزه آن است.

یعنی بهار عربی بیشتر از آنکه دستاوردی برای مردم کشورها داشته باشد تاثیری بر نوع موقعیت غرب و امریکا در منطقه داشته است؟

گرچه دموکراسی یک فرایند است و یک شبه به دست نمی آید اما باید تاکید کرد نه جنگ داخلی، نه مداخله نظامی و نه قدرت گیری اسلام گرایان نشانه های خوبی برای رشد دموکراسی در منطقه نیستند. البته نفوذ غرب در منطقه به ویژه در آن جایی که مداخله نظامی کرده است افزایش یافته است. برای نمونه کمپانی های نفتی غربی در لیبی همچون عراق سخت دست به کارند و مردم این کشور باید هزینه های جنگ ناتو در لیبی را نیز پردازند.

من بهار عربی را تا آن جا که مردم منطقه در پی تحول دموکراتیک به پا خواسته اند را بسیار مثبت می دانم مردم قیام کردند و دیکتاتورها را که از قضا برخی از آنها طرفدار غرب بودند کنار زدند. در لیبی نیز مردم همچون یمن و بحرین و مصر و تونس و سوریه مردم علیه دیکتاتوری به پا خواستند. اینکه غرب استاندارد دوگانه

در پیش گرفت، اعتماد به آنها را افزایش نداد.

در بحرین غرب با لشکر کشی عربستان به آن و سرکوب شیعیان مخالفت نکرد بلکه با سکوتش تلویحا آن را تایید هم کرد. چون می ترسید شیعیان طرفدار حکومت اسلامی ایران روی کار آیند. در حاایکه در لیبی برای جلوگیری از کشتار مردم توسط دیکتاتور لیبی مداخله نظامی کرد. این استاندارد دوگانه چه گونه قابل توضیح است؟ به نظرم عامل انرژی و نفت و هم پیمانی برخی دیکتاتورهای منطقه با غرب فاکتوری است که نمی توانیم در بررسی رفتار غرب نادیده بگیریم. این نشان می دهد حقوق بشر، معیار اصلی در تنظیم واکنشها ی غرب نیست.

در ایران هم ما با این صورت مساله روبرو هستیم. این نگرانی ها برای سرانجام ایران هم می تواند وجود داشته باشد. اساسا موقعیت ایران را در شرایط فعلی منطقه چگونه ارزیابی می کنید؟

نخست آن که در اکثر کشورهای خاورمیانه پروژه های اسلام گرایی سیاسی، ناسیونالیستی و مارکسستی بیشتر از خصلت ضد استعماری و یا ضد امپریالیستی برخوردار بوده اند و عموما فرایند دموکراتیکی به همراه نداشته اند اما بهار عربی و به ویژه جنبش سبز ایران برغم تمام کمبودهای آن یک فرایند دموکراتیک است. جنبش سبز در ایران با تکیه بر حق رای اگر سردمدار پروژه دمکراسی در منطقه نبوده باشد در الهام بخشیدن به آن نقش مهمی داشته است. در ایران نیز همچون دیگر کشورهای عربی سه پروژه ناسیونالیستی، اسلام گرایی سیاسی و سوسیالیسم جهان سومی پیش از این شکست خورده اند. امروز ناکارایی هر سه پروژه میدان را برای پروژه ای دموکراتیک باز کرده است. دمکراسی خواهی در ایران با جنبش سبز آغاز نشد اما به هر حال این جنبش، الهام بخش منطقه بوده است. حمایت غرب تا آن جا که خصلت حقوق بشری داشته باشد، مثبت است، اما تهدید نظامی، مردم ایران را نسبت به آنان بدبین خواهد ساخت.

ما با فروکش کردن جنبش سبز در داخل کشور به نوعی و فعال شدن سیاست دخالت گرانه غرب از سوی دیگر روبرو هستیم. زمانی که ما با جنبش میلیونی مواجه بودیم غرب سیاست فعالی نداشت. این مساله را چگونه ارزیابی می کنید؟

واکنش غرب در برابر وضعیت امروز ایران بیشتر از آنکه ناشی از فرجام جنبش سبز باشد به فعالیت های هسته ای ایران مربوط است.

غرب، ایران اتمی را یک کابوس می بیند. امریکا، اسرائیل و غرب نمی خواهند با ایران اتمی روبرو شوند. اسرائیل به خاطر منافع ژئوپولیتیک و امنیتی خود و امریکا به خاطر منابع انرژی در منطقه و نیاز به کنترل آن. واقعیت این است که غرب امید بسته بود که شاید با روی کار آمدن یک حاکمیت معتدل تر در ایران زمینه گفتگوهای سازنده و امید بخش بر سر مساله هسته ای فراهم شود. اما به جای آن با افراطی ترین پروژه بنیادگرایی اسلامی و ضد غربی در ایران مواجه شده ایم که مصمم است هرگونه مخالفتی را در داخل سرکوب کند و در عرصه بین المللی هماورد طلبی کند و به رویاهای جاه طلبانه اتمی خود جامه عمل پوشد.

اینطور نیست که چون جنبش سبز ناکام ماند غرب عکس العمل نشان داد. عدم پیروزی جنبش سبز البته در عکس العمل غرب موثر بود. اما اگر پیشرفتی در پروژه هسته ای جمهوری اسلامی به چشم نمی خورد غرب کمی معتدل تر رفتار می کرد. مگر نه اینکه در بحبوحه جنبش سبز غربی ها در مراسم تحلیف احمدی نژاد شرکت کردند؟ مگر نه اینکه امریکا در برابر جنبش سبز سکوت کرد؟

این ایران هسته ای که شما به آن کابوس غرب می گوئید تعابیر مختلفی دارد. هانس بلیکس رئیس سابق بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل در عراق این تئوری را طرح کرده که ایران یک کشور در حال تهدید است و کشورهای اطراف ایران به آنچه که کابوس به نظر می رسد مسلح هستند. آیا این مساله ایران را وادار کرده به اینکه به پروژه هسته ای به صورت فعال نگاه کند؟

اگر ایران یک حکومت دمکراتیک داشت می توانست از طریق گسترش روابط و قوانین بین المللی امنیت خود را تضمین کند. اما با دو ویژگی در ایران مواجهیم. نخست یک حکومت بنیاد گرای اسلامی ماجراجو که از فعالیت های ترویستی دفاع می کند و جامعه غرب را تهدیدی برای خود می داند. دوم اینکه ایران یک کشور قدرتمند در منطقه است که در پی تامین جاه طلبی ها و بلند پروازی های خود است. روی کار آمدن جمهوری اسلامی به تضعیف قدرت ایران منجر نشده هرچند که به انزوای ایران انجامیده است. واقعیت این است که اگر حکومت شاه هم امروز سرکار بود امریکا موی دماغش می شد. اولین پروژه های هسته ای ایران در دوران شاه آغاز شد و غرب هم همان زمان با آن به مخالفت پرداخت. نفس ایران هسته ای تهدیدی برای منافع غرب به شمار می رود.

اما حال است که بوی باروت به مشام می رسد و خطر جنگ خیلی جدی شده است.

نفوذ جمهوری اسلامی فقط در فلسطین و لبنان متمرکز نیست. بلکه در عراق، افغانستان، سوریه، مصر و ... رشد کرده است. شما با یک حکومت "خرده امپریالیسم" و یک رژیم توسعه طلب سرو کار دارید. حکومتی که حاضر نیست به راحتی از منافع و قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی و توان ایدئولوژیک خود در بسیج جهان اسلامی بگذارد و در برابر غرب سرخم کند. عدم انعطاف جمهوری اسلامی و غرب در پی گیری منافع خود کار را به جاهای باریک کشیده است. با این همه امیدوارم فشارهای داخلی و بین المللی کابوس جنگ را از سر ایران رفع سازد.

در چنین شرایطی مردم از یک طرف و غرب از طرف دیگر سعی می کنند جایگزین و راهکاری برای فردای خودشان ایجاد کنند. اجازه بدهید اول از مشکلات مردم بگوییم و اینکه دشواری هایشان چیست و الان در چه موقعیتی هستند؟ آیا با اوج گیری و کاهش جنبش در داخل کشور روبرو شده ایم؟

نخست اجازه دهید به این نکته اشاره کنم که این یک واقعیت است که منطقه به انبار باروت بدل شده است. اینهمه نیروی نظامی برای تعطیلات به منطقه نرفته اند. من همیشه خطر جنگ را جدی گرفته ام و آنها را که با "انشاه الله گربه است"، نسبت به آن بی اعتناعی نشان داده اند، سرزنش کرده ام. شوربختانه سیر حوادث این دل نگرانی من را تایید می کند. ارزیابی من این است که جمهوری اسلامی بسادگی عقب نمی نشیند، غرب و به ویژه اسرائیل به راحتی به این اوضاع تن نمیدهد و فضای تنش روز به روز بیشتر می شود. اگر جمهوری خواهان در آمریکا روی کار بیایند و نتوکان ها قدرت بگیرند خطر جنگ به مراتب بالاتر خواهد رفت. حتی امروز نیز یک ماجراجویی و یا یک محاسبه تاکتیکی اشتباه در منطقه می تواند آغازگر جنگ شود. در حال حاضر ما با سه سناریو روبرو هستیم: سناریوی اول آمال جمهوری اسلامی است که تمایل به عقب نشینی ندارد و می خواهد راه کره شمالی را در پیش بگیرد. یعنی به هر قیمتی که شده یک ایران اتمی را به جهان تحمیل کند. در این مسیر اما با دو خطای جدی روبرو است. نخست آن که کره شمالی سرزمین برهوتی است که مردم آن از شدت فقر دچار گرسنگی اند. اما ایران هم منابع انرژی عظیمی دارد و هم از موقعیت ژئوپلیتیک بی نظیری در منطقه برخوردار است که غرب بخش مهمی از انرژی اش از آن جا تامین می شود. پس غرب و به ویژه آمریکا به سادگی در برابر ایران کوتاه نخواهد آمد. مگر این که خود را در

برابر عمل انجام شده بیابند. دوم؛ کره شمالی شبیه یک ایالت وابسته به چین محسوب می شود که آمریکا در هر رویارویی با آن خود را با چین روبرو می دید. حال آن که رابطه چین و روسیه با ایران اینگونه ارگانیک نیست. به هر حال جمهوری اسلامی ایران در پی پیمودن مسیر کره شمالی است که غرب و به ویژه آمریکا و اسرائیل به راحتی آنرا نمی پذیرند. هرچند در آن صورت نیز جهان به آخر نخواهد رسید. اما سناریوی دوم یعنی سناریوی غرب چیست؟ آنها در درجه اول مایل به وادار کردن جمهوری اسلامی ایران به عقب نشینی اند و این را از طریق تحریم ها دنبال می کنند. اگر تحریم ها به نتیجه نرسند می توانند برای جلوگیری از هسته ای شدن ایران به صورت جدی به حمله نظامی بیندیشند.

تحریم غرب می تواند به پیامدهای سه گانه زیر منجر شود. یا جمهوری اسلامی عقب نشینی می کند یا این تحریم ها به خیزش مردمی منجر می شود یا پیش زمینه ای برای حمله نظامی می گردد. هر چند احتمال نخست مطلوب غرب است اما غرب خود را برای حمله نظامی نیز آماده کرده است.

سناریوی سوم خیزش مردم است که به تحول دمکراتیک منجر شود. پروژه ای که اپوزیسیون دمکراتیک در پی آن است و غرب از این پروژه نیز حمایت خواهد کرد. ممکن است بگویید این راه حل با توجه به توازن نیرو خیلی عملی نیست اما از نظر من مطمئن ترین راه حل برای زدودن ابرهای جنگ و حفظ امنیت و صلح و دمکراسی در ایران و منطقه است. پس ما روی این پروژه سرمایه گذاری می کنیم. وانگهی روشن نیست با وخامت اوضاع و گسترش نارضایتی در درون جامعه و شدت گرفتن اختلافات درونی حکومت زمینه برای تغییر رشد نکند. امروز نارضایتی مردم افزایش یافته است و بشدت در خواست هایشان رادیکالیزه شده اند. اگر مردم به میدان آیند دیگر به کمتر از نفی ولی فقیه رضایت نخواهند داد.

شما در تحلیل هایتان همیشه سعی کردید جنبش ها را از خشونت دور کنید.

من طرفدار خشونت نیستم بلکه طرفدار جنبش مسالمت آمیز هستم که هزینه کمتری در بر دارد و امکان مشارکت هر چه گسترده تر مردم را فراهم می آورد. هر چند ممکن است رفتار حکومت سرانجام قهر را به مردم تحمیل کند اما ما نباید مبلغ قهر باشیم. این به سود جامعه و فرایند دمکراسی در ایران نیست. من برای جنبش دانشجویی، جنبش

زنان، جنبش کارگری ارزش بسیاری قائلم و برای اعتلای آن ها نیز به سهم خود کوشیده ام . جنبش سبز را هم باید در کنار اینها با شعار انتخابات آزاد و گذار به دموکراسی حمایت کنیم. نسبت به جنبش های اتنیکی (قومی-ملی) تحت ستم نیز حس و رفتاری دوگانه دارم. از خصلت سکولار و مبارزه ضد تبعیض و برابر حقوقی شهروندی در آن فعالانه حمایت می کنم، اما با ایدئولوژی های قوم گرایانه و تمایلات جدایی طلبانه و یا مبارزه مسلحانه در برخی از آنها هیچ میانه ای ندارم و تکیه برخی از آنها به قدرت های خارجی را نمی پسندم.

شما نیز همچون بسیاری اپوزیسیون خارج از کشور را به اتحاد های سیاسی فرا می خوانید. اما تحرکات دیگری که در خارج از کشور وجود دارد - در متن خطر حمله نظامی - آیا از سوی یک شبکه سیاسی خاص در نظر گرفته و توصیه شده است؟ و یا شاید این شبکه سازی ها برای تکمیل پروژه حمله نظامی تشکیل شده اند؟

کسانی که می پندارند ایران مثل عراق است که برای آن می توان چلبی ساخت بسیار ساده اندیشند. ایران کشوری است بسیار بزرگ و پیشرفته با جنبش مدنی قدرتمند و جامعه ای که در آن در اوج خشونت حکومت اسلامی ، شاهد حضور جنبش سبز بودیم. نگاهی به جنبش های زنان، کارگری و دانشجویی و دیگر مبارزات دمکراتیک در ایران در این سال ها بیاندازید. کدامیک از آن ها در عراق و افغانستان و لیبی وجود داشته اند؟ من طرفدار مدل تحول در ایران از نوع تونس هستم و نه لیبی. هر تلاشی که در خارج از کشور به نام گردهمایی اپوزیسیون به حمله نظامی مشروعیت دهد و یا راه آن را هموار کند باید از آن فاصله گرفت.

من بارها نگرانی شما را در اینباره با حرارت دیده ام. شما خطر را چقدر جدی می بینید ؟

من سالها است با حمله نظامی قاطعانه مخالفت ورزیده ام و اپوزیسیون ایران را از چلبیسم برحذر داشته ام و اصلا فکر میکنم از نخستین کسانی باشم که کوشیده ام اصطلاح چلبی سازی را در میان ایرانیان جا انداخته و نسبت به آن هشدار دهم. گیرم برخی این ترمینولوژی را دوست نمی دارند. اما امروز همه راجع به آن سخن می گویند. با این همه بر این باورم ارزیابی دستگاه های امنیتی و استراتژیک امریکا انقدر قوی هست که بدانند چلبیسم در ایران زمینه ندارد. جامعه ایران پیشرفته و پیچیده است. امریکا به روشنی میداند که حمله نظامی به ایران ساده نیست و البته چنین حمله ای

نیز نمی تواند بدون الترناتیو سیاسی صورت بگیرد. اما آلترناتیو سازی اگر بدرد فردای احتمالی هم نخورد برای اعمال فشار به جمهوری اسلامی درکشاکی های بین المللی قابل بهره برداری است. اما اجازه دهید به روشنی بگوییم: ایران چلبی بردارنیست! و طرفداران چلبی سازی در ایران برخلاف نمونه عراق نه برنده گان سرافکنده بلکه به بازندگان سرافکنده تبدیل خواهند شد.

به نظر می رسد فرمول بندی شما مبنی بر چلبی های ایران نه برندگان سرافکنده بلکه بازندگان سرافکنده هستند؛ ناشی از اعتماد تان به جنبش های مردمی است.

دقیقا. دینامسیم جامعه ایران متفاوت است. باید روی جنبش های مردمی سرمایه گذاری کنیم. پس اپوزیسیون باید پیوند خود را با نیروهای داخل تقویت کند. وانگهی در داخل کشور ما اپوزیسیون نیرومند (دیروزی و امروز) هرچند سرکوب شده ای داریم که با کوچکترین تحول سر برخواهند آورد.

غرب با بازگشت سلطنت چه برخوردی دارد؟

بی تردید از آن هم به عنوان یک اهرم فشار استفاده می کنند. اما اگر از من بپرسید می گویم همین گردهمایی اخیر نشان داد الترناتیو احیای سلطنت حتی در بین هوشمندترین و بلند پایه ترین طرفداران گرایش نیز موضوعیت خود را از دست داده است. من بارها گفته ام اتحاد فراگیری که نیروهای مستقل جمهوری خواه نیروی مرکزی آن نباشند از مشروعیت ملی برخوردار نخواهد بود. هرچند که غرب آنرا به لحاظ مالی و تبلیغاتی حمایت کند. غرب از الترناتیو سلطنت هم میتواند حمایت کند اما بعید می دانم این امید را داشته باشند که این گرایش اصلا شانس به قدرت رسیدن را داشته باشد. چون تمام جامعه به جز خود هواداران سلطنت یکپارچه مخالف احیای آنند. در میان اپوزیسیون نه اصلاح طلبان، نه جمهوری خواهان، نه چپ گرایان، نه ملی گرایان و نه مجاهدین بازگشت سلطنت را نمی پذیرند. گروه های قومی تحت ستم نیز می دانند بیشترین تنش بر سر تبعیض قومی را از قضا با ناسیونالیست های عظمت طلب سلطنت طلب و یا آن گونه که خود مینامند "مشروطه خواهان" خواهند داشت. بگذریم از این که معلوم نیست سلطنتی که برچیده شده برای چه باید نخست احیا شود تا سپس "مشروطه" شود! احیای سلطنت یکی از پرهزینه ترین بدیل ها هست که غرب نیز به خوبی به آن واقف است. در این میان اما ائتلافی از مشروطه خواهان، جمهوری خواهان، گروه های قومی و بخشی از اصلاح

طلبان برای غرب کم هزینه تر خواهد بود و غرب بیشتر به این پروژه تمایل دارد.

کنفرانس استکهلم ظاهراً شبیه همین طرح بوده و می تواند آگاهانه یا ناآگاهانه طرح مقبول غرب بوده باشد. آیا این ایده، طراحانی هم داشته یا نداشته؟ طراحان اولیه این ایده را شما چه کسانی می دانید.

اگر در خارج از کشور قرار باشد الترناتیوی شکل بگیرد که از مقبولیت و مشروعیت نسبی هم برای غرب و هم اپوزیسیون و مردم داخل کشور برخوردار باشد بی تردید جمهوری خواهان طرفدار جدایی دین و دولت باید نیروی اصلی آن باشند. سخن گفتن از هر نوع کنگره ملی به ویژه زمانی که نیروی اصلی آن طرفداران احیای سلطنت و یا "اقلیت های قومی" باشند، به شکست خواهد گرائید. همان گونه که تا کنون شاهد آن بوده ایم. اپوزیوسی می تواند مقبول غرب باشد که در آن هم بخشی از اصطلاح طلبان، هم مشروطه خواهان، هم جمهوری خواهان و هم چپ های معتدل و هم گروه های قومی در آن شرکت داشته باشند.

ما در خارج از کشور با دو گرایش روبرو هستیم. یکی آنهایی که به دنبال بدیل سازی هایی از نوع لیبی، عراق و افغانستان هستند. اما گرایش دیگری هم هست که بر آن است اپوزیسیون خارج از کشور نباید به پراکنده گی خود خو بگیرد. با توجه به وجود این دو گرایش، ساده انگاری است که هر نوع گردهمایی در خارج از کشور برای غلبه بر پراکنده گی ها را چلیسم بنامیم و یا تبلیغات جمهوری اسلامی علیه آن را تکرار کنیم. پراکندگی اپوزیسیون در خارج از کشور بسیار بد است و بر مبارزه مردم چه در داخل و چه خارج اثر منفی می گذارد. به همین دلیل تلاش برای نزدیکی گروه های اپوزیسیون و تشکیل بلوک بندی گوناگون ضروری است. اما مطمئن نیستم همه نیروهایی که در این کنفرانس ها حضور می یابند هدف و برداشت واحدی از آن داشتند. کسانی که دنبال پروژه تشکیل کنگره ملی ایرانیان در پشت جلسات در بسته هستند با کسانی که این ایده را پس میزنند و تنها در پی سازمان دادن دیالوک بین گروه های مختلف اپوزیسیون هستند ضرورتاً پروژه واحدی را دنبال نمی کنند. یکی کردن این دو پروژه به لحاظ وجدانی بی انصافی و از لحاظ سیاسی ساده انگاری است.

آیا نمی شد این را به عنوان پایه های یک نشست در نظر گرفت و کاری کرد که مردم، رسانه ها و جنبش های داخل کشور پاسخ پرسش هایشان را از چگونگی نشست پیدا کنند؟ آیا پشیمان نیستید از این که در این

کنفرانس شرکت نکردید ؟

درباره کنفرانس استکهلم و ضعف ها و دستاوردهای آن سخن بسیار گفته شده است و من مایل نیستم بیشتر در باره آن سخن بگویم. تنها می توانم بگویم که هم بهتر بود برگزار کننده گان با انسجام و شفافیت بیشتری برخورد میکردند و من هم با توجه به همه ملاحظات از ابتدای نظر می کردم و دیگر نیازی به نامه سرگشاده نمی یافتم. آنها کار خود را کردند و بهتر بود که دیگران هم کار خود را بکنند و برای یکی کردن صفوف خود فعالیت کنند. اما به طور عمومی عمیقا بر این باورم ما با منزوی کردن خود و تخطئه دیگران اعتبار بدست نمی آوریم بلکه باید بیشتر از طریق مشارکت و موضع گیری علیه حمله نظامی و بدیل سازی هایی که اعتماد زدایی میکنند و با خواست برگزاری انتخابات آزاد و تدوین یک قانون اساسی دمکراتیک واکنش نشان دهیم. از طرح انتقادات و ایراد به هیچ کنفرانسی نیز نباید ترسید. اما بپذیریم که یک عده هم در مخالفت خوانی پر حرارت تر از جمهوری اسلامی به تخطئه یکدیگر می پردازند. پرسش من این است که آیا بالاخره اپوزیسیون مستقل جامعه ایران و یا بخش هایی که با هم نزدیک ترند باید قادر باشند کنار هم بنشینند یا نه؟ و یا نخبگان سیاسی همواره باید از وحشت حملاتی شدید تر از خود حاکمیت از خیر هر نوع دیالوگ با یکدیگر طفره روند

دو نگاه هست در کنفرانس های خارج از کشور. یکی افرادی که خوشبینانه هر حرکت خارج از کشور را در قالب یک کنفرانس و دیالوگ ملی خلاصه می کنند و به الترناتیوسازی که در خارج از کشور شکل می گیرد کمتر توجه دارند. یک نمونه اش داستان سردار مدحی بود که به رسوایی منجر شد. آن پروژه چه ربطی داشت به دیالوگ ملی؟

در نقد آن جریان من پیشتر به تفضیل در گفتگو با تلویزیون نوروز سخن گفته ام و مایل نیستم دوباره به آن بپردازم. کنفرانس هایی که صحنه گردانان آن یک روز هخا می شود و روز دیگر سردار مدحی بیشتر به یک افتضاح سیاسی شبیه است و نه دیالوگ ملی!

یعنی اینها در محاسباتشان به جای اینکه به وضعیت مردم فکر کنند به قدرت خودشان فکر می کنند؟

در میان اپوزیسیون ایران دو نیرو با حمله نظامی به ایران مخالفند. یکی انهایی که پایگاه اجتماعی نیرومند دارند و هم از این رو خود را از حمله نظامی برای دست یابی به قدرت بی نیاز می

دانند و می فهمند هر نوع حمایت از حمله نظامی می تواند به پایگاه اجتماعی اشان آسیب برساند. دومین گروه، انهایی هستند که به ارزش های سیاسی خود پایبندند. برای نمونه بخش مهمی از چپگرایان حتی اگر پایگاه اجتماعی در خوری نداشته باشند با حمله نظامی سخت مخالفند. متقابلا سه نیرو کمترین زمینه وفاداری به راه حل مسالمت آمیز و بیشترین وسوسه برای حمایت از حمله نظامی را دارند. یکی آنها که هیچ پایه اجتماعی نیرومندی ندارند و راه دیگری برای به قدرت رسیدن نمی بینند. دوم کسانی که به لحاظ ارزش های سیاسی با دموکراسی سنخیت ندارند. سوم کسانی که رغبت چندانی به حفظ یک پارچگی کشور ندارند. توجه داشته باشید که ضدیت با جمهوری اسلامی الزاما با دموکراسی خواهی توأم و یا برابر نیست. این گروه های از هر فرصتی برای جمع و جور کردن خود استفاده میکنند تا در صورت حمله نظامی ایران آن ها نیروی جایگزین شوند.

برای مقابله با جمهوری اسلامی شما مخالف شرکت در طرح های غرب هستید که شبکه های سیاسی می سازد؟

من از حمایت جهانی و از حمله حمایت غرب از مبارزات مردم ایران و اپوزیسیون مستقل و دمکراتیک ایران استقبال میکنم. مگر نه این است که در هر تظاهراتی در خارج از کشور می خواهیم حمایت نه تنها افکار عمومی بلکه احزاب و دولت های غربی را در دفاع از مردم ایران نیز برانگیزیم؟ محکوم کردن هر نوع دخالت خارجی در "امور داخلی" ایران توجیحات خود حکومت های مستبد برای باز کردن دستشان در سرکوب مردم است. دول های مستبد همچون پدران مستبد، خانه، خانواده و کاشانه خود را ملک خود می شناسند که "بیگانگان" حق مداخله در آن را ندارند! ما نیازمند حمایت بین المللی از حقوق بشر در ایران هستیم. اما حمایت بین المللی از مبارزات مردمی ایران و اپوزیسیون مستقل یک حرف است و ساختن و پرداختن اپوزیسیونی توسط امریکا و اسرائیل یک حرف دیگر. من با هر نوع اپوزیسیون سازی توسط قدرت های بیگانه مخالفم. اپوزیسیون مستقل ایرانی باید خود گرد آید و متحد شود و توان این کار را دارد و نباید نقش دست نشانده را بپذیرد.

برای رسیدن به این دیالوگ ملی یک تلاش هایی صورت گرفته بود. تا جایی که با تلاش های فکری و سیاسی شما آشنا هستم در مجموعه ای که به مجموعه بین ۹ گروه مشهور بود این اتفاق افتاد. به نظرم آن فعالیت برای نزدیکی بین ۹ گروه اجتماعی شکل گرفت.

درست است که این ۹ گروه جمهوری خواه از حقوق بشر و یکپارچگی ارضی ایران نیز حمایت می کنند و رویکردشان به انتخابات آزاد است اما این ۹ گروه در بهترین حالت هسته یک بلوک جمهوری خواهی را تشکیل می دهند و پروژه آنها تشکیل کنگره ملی نیست. اما نمی توان انکار کرد در کنار ضرورت شکل بخشیدن به بدیل جمهوری خواهی که فراتر از همکاری های این ۹ گروه است، جامعه ما به هر دو به یک همراهی فراگروهی نیز نیازمند است. اگر نمی توان و نباید با هر گروهی ائتلاف مثبت کرد شاید بتوان دستکم از همراهی سلبی و تفاهم بر سر عدم تعرض سخن گفت. برای مثال تعهد نامه ای امضا کرد که همه متعهد شوند هیچ نیرویی از حمله نظامی دفاع نکند و به خشونت برای حل مشکلات سیاسی کشور متوسل نشود و یا همسویی در دفاع از انتخابات آزاد و رعایت حقوق بشر برسمیت شناخته شود. این خود یک گام در فرایند دموکراسی است. ما به جای اینکه جواب همه تضاد اجتماعی را در سنگربندی خیابانی پیدا کنیم باید بتوانیم در کنفرانس ها نیز سنگ های خود را وا کنیم و گفتگو کنیم تا تجربه سال ۵۷ و از آن بدتر تجربه عراق تکرار نشود. همسویی با دیگران بر سر یک سری مصالح ملی ضرورتاً به معنای یکی شدن و یا ائتلاف سیاسی برای تشکیل آلترناتیو نیست. حمله نظامی به ایران ممکن است هرگز اتفاق نیفتد اما یادمان باشد که مخالفان حمله نظامی لازم نیست حتماً جمهوری خواه و یا سکولار و لائیک باشند. ممکن است اصلاح طلب دینی و یا مشروطه خواه و یا کمونیست های طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا باشند. آیا اشکالی دارد با همه گروه های اجتماعی بر سر دفاع از یکپارچگی کشور، مخالفت با حمله نظامی و دفاع از ایده انتخابات آزاد، رفع تبعیض و رعایت حقوق بشر همراهی داشته باشیم؟ جمهوری خواهی پروژه ای برای شکل بخشیدن به یک آلترناتیو سیاسی است اما با دیالوگ ملی یکسان نیست. برای نمونه بالاخره ما باید با اصطلاح طلبان دینی چه رابطه ای داشته باشیم؟ ما نمی توانیم حضور دیگر نیروهای سیاسی در صحنه ایران را نادیده بگیریم و خود را بی نیاز از تنظیم رابطه با آنها بدانیم. حرف من این است که اندیشیدن به راه حلی که در آن ۷۰ میلیون نفر قرار باشد در دمکراسی و صلح و ثبات بسر برند نیازمند یک دیالوگ ملی است. همان قدر که شعار "امروز فقط اتحاد" شعار پوپولیستی و نا ممکن یکی از مدعیان قدرت در ایران است که در پی حذف رقابت های سیاسی همچون شالوده دمکراسی است، نفی هر نوع گفتگو با یکدیگر نیز سکتاریستی و به دور از نیاز جامعه به تساهل است و با دمکراسی خوانایی ندارد. فراموش نکنیم که همراهی نیز همچون رقابت و تضاد پایه دیگر دمکراسی و پیشرفت است.

برای تحقق این خواسته یا باید مراجعه کنید به طرح خودتان درباره تقویت جنبش جمهوری خواهی یا یک رویکرد جدید ایجاد کنید. کدام راه حل را انتخاب می کنید؟ در جناح جمهوری خواهان متمرکز می شوید یا راهکار جدید دیگری در نظر دارید؟

من معتقدم گفتگو با هیچ یک از خانواده های سیاسی را که از راه حل مسالمت آمیز تغییر در ایران دفاع می کنند را نباید رد کرد.

ما در درجه اول باید برای تشکیل بلوک بزرگ جمهوری خواهی تلاش کنیم. اما بر این باورم که به یک دیالوگ ملی نیز نیازمندیم. ما می توانیم با اصلاح طلبان و مشروطه خواهان بر سر برگزاری انتخابات آزاد همسو باشیم اما نمی توانیم با آنها یک آلترناتیو سیاسی مشترک سازمان بدهیم. ما به دنبال جمهوری، دموکراسی و جدایی دین و دولت هستیم و آنرا برای رسیدن به قدرت حراج نخواهیم زد. این یک پروژه سیاسی است و در رقابت با پروژه های دیگر معنا دارد. پس هر نوع پروژه ای که بخواهد این رقابت را حذف کند در پی برقراری یک دیکتاتوری تازه است. نمی توان شکل همه با هم را جایگزین بلوک بندی های سیاسی موجود ساخت. اما این اصلا به معنای رد هر نوع همسویی با دیگران نیست. با این همه من بیشتر نیروی خود را صرف ایجاد بلوک متحد جمهوری خواهان می کنم. هرچند سیاست منتظر نمی ماند که انطور که ما مایلیم سیر حوادث پیش رود. جمهوری خواهان باید انقدر اعتماد به نفس داشته باشند که بتوانند پرچم دار دیالوگ ملی نیز باشند و آن را به دیگران نسپرنند. رد هر نوع دیالوگ و به انزوا فرورفتن و یا در پيله های خود تنیدن یک خودکشی سیاسی است

امیدوارم در مصاحبه های دیگر به دو موضوع انتخابات آزاد و قطب بزرگ جمهوری خواهی بپردازیم. اما ایا در ماه اپریل در ادامه این کنفرانس استکهلم، نشست دیگری در واشنگتن برگزار می شود؟. درست وقتی که به تعیین سرنوشت تحریم های علیه ایران نزدیک می شویم. آیا فکر نمی کنید در آن کنفرانس یک شبکه سیاسی ایجاد شده و خطر حمله نظامی دست به دست هم خواهند داد

برگزارکنندگان کنفرانس واشنگتن افرادی دیگری هستند و بیشتر طرح آنرا ریخته بودند و گفته اند اهداف و ترکیب آن کنفرانس نیز متفاوت است. اینکه چقدر شبیه سازی باشد و چقدر متفاوت در آینده مشخص می شود. اما مطمئنم بسیاری از خطاهای استکهلم را نظیر عدم حضور رسانه ها را مرتکب نخواهند شد.

علاوه بر آن نمی شود پیشاپیش کسی را به طرح و برنامه ای محکوم کرد. ممکن است برخی همچنان دنبال پروژه های دیگری باشند اما فکر می کنم حتی بسیاری از کسانی هم که سودای این گونه الترناتیو سازی ها را در سر داشته اند دیگر فهمیده اند که ایران چلبی بردار نیست.

پس ما هم با همین جمله ایران چلبی بردار نیست مصاحبه را تمام می کنیم.

انتخابات مجلس "فرصتی برای قدرت بیشتر!"

احسان دهکردی



امروز دیگر مبارزه سیاسی در ایران در چارچوبه های قانونی و در پیوند با اصلاح طلبان داخلی بی نتیجه میباشد، تلاش در این راه در خرداد ۸۸ به پایان رسید، رشد مبارزه در ایران اجازه برگشت به شعارهای اصلاح طلبان را غیر منطقی و آنرا همراهی با حکومتیان و در جهت تحکیم نظام جمهوری اسلامی می داند، امروز تلاش برای حذف نظام جمهوری اسلامی است.

انتخابات در چارچوبه نظام جمهوری اسلامی هیچ زمان در مقیاس یک انتخابات آزاد با حفظ حقوق شهروندی و حق آزاد برای کاندید شدن و کاندید کردن، همراه با آزادی اجتماعات، احزاب، مطبوعات و بیان، یا برابری حقوق زنان با مردان در کاندید شدن در انتخابات درکل نبوده است. بنابراین در تمامی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی حقوق مدنی مردم چه در حوزه فعالیت های صنفی و چه حوزه فعالیت های سیاسی بخصوص برای دگر اندیشان و آزادی خواهان فراهم نبوده و نیست. اما شرکت گسترده مردم در "انتخابات"، چه در سال ۱۳۷۶ و چه در سال ۱۳۸۸ از نگاه دیگری قابل ارزیابی است. قدرت روبه گسترش "ولی فقیه" در نظام، و رشد جریان اصلاح طلب، جمهوری اسلامی را مجبور به انتخابات در میان "نیروهای خودی" - نیروهایی که با پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی مبارزه خود را برای اداره سیاسی کشور به رأی

در صندوق ها موکول کردند - کرد. مشارکت جریان اصلاح طلب نظام در سال ۷۶ در بازی "دمکراسی" از این منظر بود و با پذیرش این پیش فرض از سوی طرفداران "ولایت فقیه" بود، که جریان اصلاح طلب اصولاً شانس پیروزی در انتخابات را نخواهد داشت، اما آنچه اتفاق افتاد به گونه ای دیگر بود. رأی ۲۰ میلیونی آقای خاتمی در سال ۷۶ ضربه بزرگی به "ولی فقیه" که آقای ناطق نوری را چهره کرده بود، بود. باند "رهبری" نظام در آن زمان بود که متوجه شد ولی فقیه هیچ گونه وجه سیاسی در میان مردم ندارد. واز آن تاریخ تا سال ۸۴ مجموعه فعالیتهای جریان اصلاح طلب که به امید گسترش روزنه های دمکراسی از درون اصول جمهوری در قانون اساسی، و عبور از قدرت غیر دمکراتیک "رهبری" بود، با سنگ اندازی های اهرمهای قدرت "ولی فقیه" با قانون اساسی و بی قانون به شکست مواجه شد. در واقع تمامی تلاشها در ضدیت با اصلاحات تا سال ۸۴، از جمله تخریب شخصیتها، سد سازیها، بحران سازیها، ایجاد سازمانهای موازی، ترورها و... که در این دوران با تمام قدرت توسط "بیت رهبری" سازمان داده شده بود، به ثمر نشست، و مردم مأیوس از جریان اصلاح طلب، در "انتخابات" سال ۸۴ شرکت نکردند. نتیجه این پشت کردن مردم از صندوقهای رأی، و مأیوس شدن از جریان اصلاحات، چهار سال ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد بود، که تازه نسل جوان شکل گرفته از هشت سال دوران ریاست جمهوری خاتمی، متوجه فرق بین فضای سیاسی جامعه در دو دوران شد. آقای احمدی نژاد نه تنها چهره شناخته شده ای (فقط به عنوان شهردار تهران) در عرصه سیاسی برای مردم سراسر کشور نبود بلکه حتی در فعالیتهای سیاسی نیز چهره برجسته ای نبود، نه نظریه پرداز بود، نه سخنگوی برجسته ای، نه چهره خندانی نه فرد عالمی و نه مطلع سیاسی، تنها مورد توافق دستگاه "رهبری" بود؛ و در اصل هم این "رهبری" بود که او را انتصاب کرد نه انتخاب و رأی مردم.

هژمونی "ولی فقیه" از این دوران علنی شد و در واقع از این دوران تمامی نهادهای انتخابی، روند انتصابی پیمودند و جمهوریت نظام را به گور سپردند. در دوره اول ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد با کشمکشهای میان اصلاح طلبان و باند "رهبری" چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ جایگاه مردم و نقش آنها در سیاست، در زمینه های مختلفی چون بستن روزنامه ها، نهادهای مدنی، دستگیری و شکنجه مبارزین، افشاگریها و... خود را بروز داد، و مرزبندی ها را در جامعه مشخص کرد، تابوها شکسته شد و از مبارزه سیاسی شفاف سازی شد، صحنه گردانان بسیاری از اعمال غیر قانونی و ضد مردمی افشا شدند، گره های کور گشوده شد و مردم فهمیدند که پشت سر همه این دغل کاریها

باند مخوف "رهبری" خوابیده است.

تازه دوباره بعد از این دوران در "انتخابات" سال ۸۸ سعی کردند با "داغ کردن تنور انتخابات" مردم را به صحنه بکشانند و دوباره شکل و شمایل یک "انتخابات دمکراتیک" را به نمایش بگذارند. موسوی و کروبی رد صلاحیت نمی شوند تا "انتخابات" شور و شوقی بگیرد، مناظره های تلویزیونی ترتیب داده می شود که اوج دمکراسی به مردم ایران و جهان به نمایش گذاشته شود!

فقط برای اینکه درصد مشارکت مردم در "انتخابات" را چماقی کنند بر سر مخالفین نظام و دول خارجی که ما مردم را پشت سر خود داریم! نظام ما مشروعیت دارد!

"انتخاباتی" در کار نبود! قرار بود دوباره احمدی نژاد پست ریاست جمهوری را داشته باشد، تا هشت سالش پر شود!!

این آقایان موسوی و کروبی، "انتخابات" را جدی گرفته بودند! مردم "انتخابات" را جدی گرفته بودند! برای همین هم به خیابان آمدند.

مسئله ناروشن چه برای اصلاح طلبان و چه برای مردم این بود که نمی دانستند، در معادلات سیاسی برای "دستگاه رهبری" مردم زمانی مهم هستند که به "ندای رهبر" و "امام" خود گوش دهند و "امت" باشند، "مردم همیشه در صحنه" زمانی قابل "تمجید و ستایش" هستند، که برای "رهبری" سینه بزنند نه برای موسوی و کروبی! حضور گسترده مردم به پای صندوق های رأی در سال ۸۸ نه تنها در جهت حذف احمدی نژاد بود، بلکه یک نه به سیستم قدرت "ولی فقیه" و "رهبری" در ایران بود. مردم در این "انتخابات" با رأی خود پرچم مبارزه علیه نظام جمهوری اسلامی را برافراشتند و به عوض رسمیت بخشیدن به نظام، مشروعیت او را سلب کردند. آنها در واقع با استفاده از همان سلاحی که جمهوری اسلامی سالها مشروعیت خود را تبلیغ می کرد، نامردمی بودن این نظام را به جهانیان نشان دادند. جمهوری اسلامی که دستگاه ولایت و حامیان آنرا سنبل نظام و طرفداران جمهوری اسلامی معرفی کرده بود با رأی مردم به کاندیای رقیب با "نه" بزرگی از طرف مردم مواجه شد. دشمنی مردم با دستگاه "رهبری" بخصوص از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۸ به آنجائی کشیده شد که مخالفت با ولی فقیه با مخالفت با نظام جمهوری اسلامی پیوند خورد و مافیای قدرت رودروی مردم ایستاد. عکس العمل مردم نسبت به این بی اعتناعی به رأی و نظر آنها، جنبش ۸۸ بود. و این آن موضوعی بود که صحنه گردانان این نظام و این "انتخابات"

محاسبه نکرده بودند. در این رابطه خوب است بخشی از سخنان مسئول بسیج دانشجویی دانشگاه تربیت مدرس آقای محمد مهدی تهرانی را بیاوریم :

” قصه به صورت جدی از انتخابات ریاست جمهوری دهم کلید خورد؛ از آنجا که ۱۳ میلیون در سویی دیگر قرار گرفتند و علیرغم تمام موفقیت‌هایی که دولت نهم در حوزه‌های مختلف به دست آورده بود و تمام افتخاراتی که نصیب ایران اسلامی شده بود، باز آرایشان را به سببی دیگر سپرده بودند.“

”پرسش این بود که چرا چنین شده و برای این جمعیت چه باید کرد؟ آن ۱۳ میلیون چرا افتخارات هسته‌ای را نادیده گرفتند، توفیقات سیاست خارجی را کنار نهادند، تجلی ایران در عرصه جهانی را فراموش کردند، تحولات پیش روی اقتصادی را ندیدند، توجه دولت‌مردان به مردم را در مقابل بی‌توجهی دولت اصلاحات ارج نهادند و بار دیگر در سویی قرار گرفتند که اصالتاً پایگاه جریان اصلاح‌طلب به شمار می‌آمد؟ پرسش این بود که تا کجا باید شاهد چالش‌آفرینی طیفی که اعتقادی به نظام و ولایت ندارند، (که البته در میان این ۱۳ میلیون هم يك اقلیت هستند و پس از فتنه ۸۸ بخش عمده‌ای از همان ۱۳ میلیون نیز به برکت روشنگری‌ها از جریان فتنه منزجر شده‌اند) باشیم؟“

” آیا اینان باز باید بمانند و این فرصت را داشته باشند تا در قامت آتشی زیر خاکستر روزی بار دیگر خود را احیا کنند؟ برای بدنه اجتماعی دست و پا شکسته این جریان چه باید کرد؟ چرا اینها زیر پرچم انقلاب نمی‌آیند؟ چه کسی باید این پایگاه اجتماعی را از آن جریان معلوم الحال بستاند و زیر بیرق انقلاب گرد آورد؟ اینها همه و همه سوالاتی بود که مبنای یک نتیجه‌گیری شد؛ یک طرح‌ریزی در درون دولت؛ یک راهبرد عملیاتی.“

در واقع این حرکت میلیونی مردم بود، که دستگاه “رهبری نظام” را متوجه بیزاری مردم از سیستم کرد. این “ذوب شده در ولایت” متوجه نیست که این مردمنده که باید برسرنوشت سیاسی خود حاکم باشند نه یک فرد مستبد! این “ولی فقیه” است که باید تابع رأی مردم باشد نه مردم تابع امر “ولی فقیه” !!

تاریخی که با “نه” به ولایت فقیه و با حمایت از جریان اصلاح طلب در ایران توسط مردم آغاز شد، تلاش سیاسی مردمی بود، که در چارچوبه جمهوری اسلامی برای براندازی آن صورت گرفت. این حرکت تنها شانس

گذار مسالمت آمیز جامعه ایرانی برای عبور از نظام جمهوری اسلامی به روش قانونی و مشارکت در اداره کشور بود، که با شکست روبرو شد.

امروز دیگر مبارزه سیاسی در ایران در چارچوبه های قانونی و در پیوند با اصلاح طلبان داخلی بی نتیجه می باشد، تلاش در این راه در خرداد ۸۸ به پایان رسید، رشد مبارزه در ایران اجازه برگشت به شعارهای اصلاح طلبان را غیر منطقی و آنرا همراهی با حکومتیان و در جهت تحکیم نظام جمهوری اسلامی می داند، امروز تلاش برای حذف نظام جمهوری اسلامی است.

اما انتخابات مجلس آینده "انتخابات مجلس" این بار در نبود همه جریانهای اصلاح طلب انجام می گیرد، این بار کسی بازی نخواهد خورد، و دو بار گزیده نخواهد شد! ولی مسائل سیاسی امروز جمهوری اسلامی برای نسل آینده کشورمان آموزنده است. گرایش نظام، با بحرانی شدن هر روز شرایط سیاسی داخلی و خارجی به سمت ایجاد یک قانون قدرت در "بیت رهبری" - با توجه به قدرتی که در قانون اساسی به "ولی فقیه" داده شده - پیش می رود. قدرت و تشکیلاتی شبیه حزب نازی، که بتواند بر همه مسائل سلطه و اعمال قدرت داشته باشد. شرایط به گونه ای است که تحمل حتی گرایشهای طرفدار "رهبری" و خوانشهای دیگری برای حفظ نظام نیز با مهر "انحرافی" سرکوب می شود. این روزها بعد از جریان "فتنه" (موسوی و کروبی!) جریان "انحرافی" (احمدی نژاد - رحیم مشائی) سد راه باند "رهبری" است. هم "بیت رهبری" هم "تیم" احمدی نژاد که امروز یک سیاست دیگری را دنبال می کنند، در اتحاد با هم علیه اصلاح طلبان و علیه موسوی و کروبی خشونت را سازمان دادند، تا نشان دهند این نظام فقط با نظر آنها هدایت خواهد شد. اما به نظر من "تیم" احمدی نژاد بعد از شروع "بهار عربی" متوجه تغییر شرایط دنیا و سیاستهای آمریکا و اروپا شدند، و تلاش کردند که سفره شان را از "رهبری" جدا کنند. در زیرچند مورد مهم از اختلافات احمدی نژاد و بیت "رهبری" را از بعضی مقالات مرور کنیم: روابط عمومی روزنامه ایران درباره ویژه نامه «خاتون» این روزنامه که روز گذشته منتشر شد، اطلاعیه ای صادر کرد. به گزارش فارس متن کامل اطلاعیه روابط عمومی روزنامه ایران (برگرفته از روزنامه شرق) به شرح زیر است (که من یک بخش کوتاه آنرا در اینجا می آورم):

"روزنامه ایران به منظور تبیین نقش حجاب در حفظ عفت و پاکدامنی زن مسلمان ایران و تجلیل از مقام و منزلت وی، اقدام به انتشار ویژه نامه وزین و ارزشمندی به نام خاتون کرده که روز شنبه به

همراه روزنامه ایران به صورت رایگان توزیع شده است. متأسفانه تعدادی از سایت‌های خبری که بعضاً مدعی دفاع از جریان اصولگرایی نیز هستند در اقدامی هدفمند، بخشی از مطالب وزین این ویژه‌نامه را آشکارا تحریف کرده و از این رهگذر کوشیده‌اند تا ضمن ناراحت کردن علما و روحانیون عالی‌مقام، احساسات مذهبی مردم را تحریک کنند.

به عنوان نمونه، سایت خبری رجانیوز که از مدعیان اصلی جریان اصولگرایی است با تحریف آشکار گفت‌وگوی این ویژه‌نامه با آقای مهدی کلهر به نقل از وی ادعا کرده است که «چادر مشکی، اشرافی و متکبرانه است و از مجلس عیاشی شبانه اروپا در آمد.» این درحالی است که آقای کلهر در این گفت‌وگو به هیچ‌وجه وارد ماهیت چادر نشده و صرفاً رنگ مشکی را مورد بحث قرار داده است. وی گفته است: رنگ متکبرانه مشکی را ناصرالدین شاه از مجالس اشرافی عیاشی شبانه در اروپا به ایران آورد. بنابراین کاملاً روشن است که وی فقط رنگ مشکی را به جهت وارداتی بودن آن از فرانسه و انگلیس، یک امر اشرافی و متکبرانه توصیف کرده نه اصل چادر را که در آن زمان زنان ایرانی از چادرهای نقش‌دار و کاملاً پوشیده استفاده می‌کردند.» (بخشی از اطلاعاتی روابط عمومی روزنامه ایران).

”نشریه سپاه، احمدی نژاد را به “تعرض به امام و رهبری” متهم کرد

ماهنامه پیام انقلاب ارگان رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سخن رئیس جمهوری را در مورد “در راس امور نبودن” مجلس، “تعریض” به رهبران فعلی و سابق جمهوری اسلامی ایران دانست.

ماهنامه پیام انقلاب، به صاحب امتیازی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، در ادامه پرسیده: “استنباطی چنین غلط و خطایی چنین آشکار برای چه صورت می‌گیرد؟ فقط برای آنکه سپری باشد در برابر نظارت و حساسیت های گاه به گاه مجلس اصولگرا در مقابل انحرافات دولتمردان؟”

محمود احمدی نژاد یک ماه و نیم پیش، در مصاحبه با روزنامه دولتی ایران گفته بود که سخن آیت الله خمینی مبنی بر اینکه مجلس در راس امور است، مربوط به زمانی بوده که کشور را نخست وزیر منتخب نمایندگان اداره می‌کرده، اما اکنون قوه مجریه در راس قرار دارد.”

و حال بخشی از مقاله حسین شریعتمداری علیه جریان “انحرافی”:

تاکید می‌شود که فقط یک نمونه - از مواضع و عملکرد چند ساله جریان

انحرافی را آدرس بدهید که با فتنه ۸۸ و مدیران بیرونی فتنه یاد شده، هماهنگ و همسان نبوده است؟! حمایت از اشغالگران قدس در پوشش اعلام برادری با «مردم اسرائیل»!، ادعای پایان دوران «اسلامگرایی»!، غارت بیت المال و هزینه کردن آن برای جذب مخالفان داخلی و بیرونی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، روابط پنهان با دیکتاتورهای منطقه، قرائت موهن و بی اثر از ولایت فقیه که به گفته «فرانتس فوکویاما»، «کانون اصلی اقتدار و ماندگاری ایران اسلامی است».....

الف: تفرقه افکنی و ایجاد شکاف در صف یکپارچه اصولگرایان. این همان نکته ای است که رهبر معظم انقلاب بعد از انتصاب مشایی که او نیز فقط یک پادوی دم دستی است- به معاون اولی رئیس جمهور در نامه ای کوتاه و گویا خطاب به آقای احمدی نژاد، نسبت به آن هشدار دادند و انتصاب وی را «موجب اختلاف و سرخوردگی میان علاقمندان» به رئیس جمهور دانستند، که این تذکر- بخوانید دستور قانونی- با تاخیری غیرقابل توجیه از سوی ریاست محترم جمهوری جامه عمل پوشید، اگرچه، اختصاص بیش از ۱۸ پست کلیدی به نامبرده با دستورالعمل یاد شده همخوانی نداشت. ایجاد شکاف و نهایتاً انشعاب در برخی از تشکل ها و جمعیت های اصولگرا، از جمله نمونه های دیگری از این دست است که می گذاریم و می گذاریم.

ب: «موازی کاری» با هدف اخلال در اقتدار بین المللی و داخلی نظام اسلامی، که دور زدن وزرا در چرخه امور جاری و اختصاصی وزارتخانه ها- نظیر وزارت نفت، وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد، وزارت اقتصاد و دارایی و...- از جمله آنهاست و نیز حرکت موازی و بیرون از ضوابط تعریف شده در مناسبات بین المللی، مانند تعیین نمایندگان ویژه و اعزام آنها به کشورهای خارجی، بدون نظارت وزارت خارجه و....." (برگرفته از مقاله حسین شریعتمداری با عنوان "پادوهای اجاره ای")

اینکه احمدی نژاد تا چه اندازه قادر به کنارزدن مخالفین خود خواهد شد؛ حوادث یک سال گذشته نشان داد که در مقابل "رهبری" از نیروی پر قدرتی برخوردار نیست، برای همین تلاش می کند یکی دیگر از اهرمهای قدرت یعنی مجلس را تسخیر کند. اما اشتباه نکنید احمدی نژاد مدافع حقوق مردم و دمکراسی نیست، او سیاستهای خامنه ای را در راستای حفظ نظام نمی پذیرد، او برای حفظ نظام حاضر به مذاکره با آمریکا و اروپا است و خامنه ای هنوز بر اتحاد کشورهای عربی و مسلمان و محو اسرائیل تأکید دارد. به هر حال آنچه از اظهار نظرها و عکس العمل ها دستگیر می شود، هم احمدی نژاد و هم "رهبری" در دست

یابی به سلاح اتمی هم‌منظر هستند، حرکت اخیر حمله به سفارت انگلیس بی ملاحظه گی جریان "رهبری" بود، که با سکوت دولتیان روبرو شد و مورد تأیید احمدی نژاد واقع نشد این حرکت جدا از خطر تعطیلی سفارت خانه های جمهوری اسلامی، باعث در گیری زودرس نظام با غرب می شد. باری در شرایط کنونی هماهنگی دستگاه های مخوف اطلاعاتی "ولایت فقیه" همراه با نیروهای نظامی - امنیتی بعد از تصفیه های پی در پی درونی در مرتبه ای از قدرت خود قرار دارند، که قابل مقایسه با سال ۱۳۷۶ نیست. آنها دست پاچه از گسترش مبارزات مردم دست به اقداماتی میزنند که از یک طرف با سرکوب گسترده مخالفان حکومت، حتی در "جبهه خودی ها" و "ذوب شدگان در ولایت" ریزشهای سیاسی را بوجود آورده اند، و از طرف دیگر تلاشهای سیاسی برای تغییر از درون را با مهندسی "انتخابات" به ریشخند گرفتند، اما جنبش را رادیکال کردند و جهت مبارزه سیاسی در کشور را به سمت حذف کلیت نظام هدایت کردند؛ امید به تغییرات سیاسی را با سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام به انسداد کشاندند و مبارزات مسالمت آمیز مردم را به سمت استفاده از روش های خشونت آمیز کانالیزه کردند.

جمهوری اسلامی پرونده سیاه ۳۳ سال جنایت، سرکوب، خیانت به مردم و چپاول سرمایه های ملی را پشت سر خود دارد، با توجه به شرایط امروز جهانی و آینده ناروشن برای سردمداران جمهوری اسلامی، دو راه برای آنها باقی مانده است، تسلیم به رأی مردم یا ماندن به زور اسلحه، کشتار و زندان! شواهد نشان میدهد، جمهوری اسلامی راه دوم را برگزیده است. ولی سؤال این است، جمهوری اسلامی تا کی می تواند بدین روش به حاکمیت خود در ایران ادامه دهد؟ آیا تسخیر صندلیهای مجلس توسط تیم احمدی نژاد کشمکشهای میان او و "بیت رهبری" را گسترش خواهد داد؟ این آخرین تلاش "تیم" احمدی نژاد در کارزار قدرت سیاسی است. و این تلاش را با توجه به سکوت او و پیشه کردن سیاست مماشات و دوری از درگیری مستقیم مشاهده می کنیم. به هر صورت او برای اینکه بتواند سیاستهای جناحی خود را پیش برد باید خامنه ای را دور بزند و او را به فرد شماره دوم نظام سقوط دهد تا بتواند وارد مذاکره با غرب و آمریکا شود. به هر شکل نباید نقش روسیه را در این میان دست کم گرفت، آنها در پشت رژیمهای سوریه و جمهوری اسلامی خود را پنهان کرده اند، جمهوری اسلامی بدون یاری روسیه و چین برپا نخواهد ایستاد.

خاصه‌ها و عوامل پیروزی هسته‌های مردمسالار تشکیل دهند جبهه حقوقمدار

علی صدارت

نیروی محرکه در جامعه امروز، جوانان هستند. زمان زندگی جوان، در آینده است. جوانان این دوره و زمانه، حقوق را ارج می‌نهند، حق‌طلبند، و نمی‌خواهند در دنیای بی‌عدالتیها، چون نسل گذشته، هرروزه شاهد نقض شدن‌های حقوقشان باشند. اشخاص و تشکیلاتی که به حقوق بشر فقط در ظاهر شعار می‌دهند و در کنش با افراد و گروه‌های دیگر، حقوقمد نیستند، و حتی در درون گروه خود، حقوق یکدیگر را نقض می‌کنند، نمی‌توانند انتظار داشته باشند که مورد اقبال نسل جوان، که بیش از هفتاد درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد، باشند.

۱- شفاف بودن هدف:

حاکمیت، متعلق به جمهور مردم، و ولایت از آن جمیع مردم است. ولی باید پیوسته بخود یادآوری کرد که ولایت و حاکمیت مردم، یک برک است ایستا نیست، بلکه یک رودخانه پرخروش است یک صفت نیست، بلکه یک فعل است و برای نگهداری از آن، باید پیوسته فعال بود و در صورت انفعال، خلاء مالکیت آنرا، نه حقوقمداران، بلکه همیشه قدرتمداران پر می‌کنند و آنرا با خشونت، در حاکمیت تملک خود، به انحصار در می‌آورند و در صورت انفعال بیشتر مردم، ولی مطلقه می‌شوند.

بنیان عقیده و تفکر، اگر انواع گفتمان‌های قدرت باشد، با مردمسالاری، که همانا حاکمیت جمهور مردم است، ناسازگاری دارد. حاکمیت، از آن جمهور مردم است. ولایت انحصاری، چه مطلقه و چه حتی غیر آن، از هر نوعی که باشد، چه دینی و چه غیر آن، بالاخره، از بن‌بست استبداد و خفقان و سرکوب، سر درمی‌آورد. بیان‌های قدرت، صورتهای متفاوت پیدا می‌کنند ولی در اصل و ریشه، یکی هستند.

در دنیای ماده، قدرت، وجودی ذاتی ندارد و از توازن و روابط قوا، عارض می‌شود. در هر جامعه‌ای، هرچه موازنه‌ها عدمی‌تر باشد، به همان نسبت قدرت متمرکز، بیشتر به توانائیهای مردم مبدل می‌گردد و به همان نسبت، در آن جامعه، خشونت‌ها در تمام نمادهایش، کمتر نمایان می‌گردند و به همان نسبت، استقلال و آزادیهای فردی و ملی، متحقق‌تر و گسترده‌تر می‌شود و به همان نسبت، تکتک افراد و در نتیجه کل جامعه، حقوق‌مدارتر می‌شود و باز به همان نسبت جامعه رشدپذیرتر و رشیدیاب‌تر می‌گردد.

گرایش‌ها نخبه‌مدارانه، هنوز در بعضی اشخاص و گروههای سیاسی، دیده می‌شود، که قدرت را از آن خود میدانند و در بازیافت قدرت، از هیچ وسیله‌ای فروگذار نمی‌کنند. آنها خود را محق میدانند که بر مردم، بر "عوام کلانعام" حکومت کنند، و بعضی از الان، نغمه "توزیع قدرت" سر داده‌اند. اگر مردم و هسته‌های حقوق‌مدار، به اشخاص و گروههای قدرتمداری که به منظور قبضه کردن قدرت، و با بوجود آوردن بحرانها، پیوسته اختلافات قومی را ابزار دست خود کرده‌اند، امکان بسط این گفتمان را بدهند، خطر تجزیه، کشور را تهدید خواهد کرد.

تحقق حاکمیت عمومی و پویائی آن، نیاز به تمرین و ممارستهای فردی و جمعی مستمر دارد. برای تحقق حق حاکمیت فرد بر خود، نیازی پیوسته است که افراد، به خود و به جامعه خود، متصل این حق ذاتی را یادآوری کنند. بدین شکل، اشخاص و گروههای سیاسی نیز، از غربال حقوق‌مداری، عبور می‌کنند و سره از ناسره، تمیز داده می‌شود. و در نتیجه اشخاص و گروههای قدرتمدار، در جنبش و در دوران گذار و بعد از فروپاشی جمهوری اسلامی، خلائی را نمی‌یابند که بتوانند آن را پر کنند و دو باره کشورمان را در منجلاب استبدادی از نوع دیگر، غرق کنند. نیاز است که هسته‌های حقوق‌مدار، از همین الان، در تدبیر سازماندهی حاکمیت جمهور مردم، تمرین کنند. بدین ترتیب است که دولتی مردمسالار، می‌تواند بر این مردم و این هسته‌های حقوق‌مدار، تکیه کند و مشروعیت بگیرد، تا رعایت و احقاق حقوق بشر بتواند در کشورمان، قوام و دوام بگیرد. تجربه‌ای را که در سه انقلاب در قرن گذشته در کشورمان شاهد بودیم، لزوم توجه به این مهم را ثابت می‌کند. شعار "توزیع قدرت" توسط اشخاص و گروههای قدرتمدار، فریبی بیش نیست. انتظار این افراد و تشکیلات از مردم اینست که قدرت متمرکز در رژیم جمهوری اسلامی را دو دستی تقدیم آنها کنند تا که آنها، آنهم البته در فرصتی که خود مقتضی بدانند، قدرت را چون گوشت قربانی، میان اعوان و انصارشان تقسیم کنند. ولی قدرت، همیشه

میل به انباشته شدن و تمرکز دارد. در صورتیکه مردم در مزرعه سرنوشت خویش، پیوسته تلاش نکنند و بذر کرامت و منزلت انسانی و حقوق را نکارند، خار و علف ولایت مطلقه، مردم را محکوم به برداشت محصول دیگری می‌کند. بهوش باشیم که، در جریان جنبش و در دوران گذار است که باید این مهم را آویز [گوش نمود و حاکمیت و ولایت مردم را، نباید به بعد از دوران گذار و فردای پیروزی جنبش، به تعویق انداخت. اگر مرتب مردم به انفعال خوانده شوند که "دست به ترکیب رژیم نزنید" و "از جای خود تکان نخورید" که اگر این رژیم برود، چنین و چنان می‌شود و یا "از خطوط قرمز" عبور نکنید و با دورویی مصلحت‌سنجی، از حاکمیت جمیع مردم حرفی به میان نیاورید و فعلاً "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" را طلب کنید، چگونه می‌توان انتظار داشت که مردم روزی به حقوقمداری، قیام نمایند؟ با حکم سکون صادر کردن، چگونه می‌توان انتظار داشت که ملت ایران روزی رنگ آزادی و استقلال و حقوق را ببینند؟ آیا هیچوقت در هیچ کجای دنیا کسی یا گروهی آمده است که مردمسالاری را، به جامعه‌ای منفعل و مرده، با احترام و سلام و صلوات، تقدیم کند!؟

در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۵۷، متاع ایدئولوژیهای غربی، بسیار داغ بود و "گروهی، این و گروهی، آن" می‌پسندیدند. امروزه، به اعتراف خود غربیها، دکان اندیش [دنیای غرب، در بازار ایدئولوژی، ورشکسته است. جوانان دنیا، از تئوریهایی که برای قدرت، اصالت قائلند، بریده‌اند و به دنبال بیانی هستند که بتواند به عنوان راه حل، برای معضلات مهم اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و محیط زیستی دنیا، پاسخ ارائه دهد. سرنوشت این عصیان، هرچه باشد، در اروپای شرقی خاتمه پیدا نکرد. منحصر به نیویورک و وال استریت هم، نیست. و محدود به بقی [نقاط امریکا و اروپای غربی هم نمی‌شود. بلکه دامنه آن به روسیه و هند و چین هم رسیده است و به نظر می‌رسد که آقای پوتین هم کم‌کم، "صدای انقلاب را شنیده" است.

۲- شفاف بودن میزان:

حق و حقوق، عدالت، میزان است، محک است، وسیله [سنجش است. بعد از جنبش ۱۳۸۸، بیان غالب، از جانب نیروهای به ظاهر مخالف و متضاد، اینطور ترسیم شد که فعلاً در مقابل رژیم جمهوری اسلامی، نباید حرف از گذار از نظام زده شود و گفته شد که این گونه مطالبات، در رژیم، حساسیت ایجاد کرده و دست نیروهای سرکوب در خشونت و خفقان، باز می‌شود. متأسفانه بدین ترتیب، در افکار عمومی، "مصلحت" جای حق را به عنوان میزان گرفت. این گفتمان، در جامعه پژواک پیدا کرد و

بجای شعار "ارحل"، (بروا!) با "مصلحت‌سنجی" و با معطل کردن حق حاکمیت مردم و معلق نگاه‌داشتن سایر حقوق، در جامعه از "دوران طلایی امام" و "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" و... صحبت به میان آمد. وقتی با بها دادن به تعابیر ناشفاف چون "مصلحت‌سنجی" و "خیرخواهی" و "دوران‌دیشی" و با انواع و اقسام توجیه‌های بی‌اساس، مردم، جنبش را در حصار خود ساخت. "خطوط قرمز" زندانی می‌کنند، و احقاق حقوق بشر به فردائی نامعلوم و ناشفاف معوق می‌گردد، جای هیچ تعجیبی نیست که جنبش خودجوش ۱۳۸۸، سرنوشتی این چنینی پیدا کند. ولی اگر مبنای مبارزه، همیشه بر پایه‌های حقوق بشر، استوار بماند، و در هر روشی، حقوق فردی و به طریق اولی، حقوق ملی مد نظر باشد، کشتی مبارزه، با بادبان دیگری شناور می‌شود و با امنیت به سوی ساحل مردم‌سالاری پیش می‌رود. این تاکید ضروری است که هسته‌های حقوقمدار، دغدغه هم حقوق و هم افراد، حتی افرادی که در گروه و تشکیلات مورد پسندشان نیستند را، همیشه در دل خواهند داشت. هرگاه مردم نوشته‌ها و گفته‌های اشخاص و گروه‌های سیاسی و ابراز نظرها و راهکارها و پیشنهادهای آنها را با محک زدن آنها بر حق و حقوق، میزان کنند، و پرده‌های ابهام، در هسته‌های مردمی حقوقمدار دریده شوند، قدم بس مهمی برای برپائی و پویائی مردم‌سالاری برداشته شده است.

از سه دهه تجربی مبارزه با رژیم ولایت مطلقه، و بخصوص از بعد از خرداد ۱۳۸۸، این تجربه را آموخته‌ایم که نمی‌توان بنا به مصلحت، حقوق قسمتی از جامعه را، و یا قسمتی از حقوق جامعه را گزینشی معطل گذاشت. حق را نمی‌توان مثله کرد.

حقوق مربوط به تمام انسانها است. هگل معتقد بود که ارزشها فقط مربوط است به اروپائیان و نه غیر آنها. حقوق هیچ شخص و هیچ گروه و هیچ قوم و هیچ ملتی، از حقوق بیشتری نسبت به دیگران، برخوردار نیست. حقوق هیچ شخص و هیچ گروه و هیچ قوم و هیچ ملتی، بر دیگران تقدمی ندارد. حقوق با منافع متفاوت است. اینها از یک جنس نیستند. افزایش منافع یکی، منافع دیگری را کم می‌کند. در صورتیکه بر عکس آن، افزایش میزان احقاق حقوق یکی، به درجی احقاق حقوق دیگران می‌افزاید. قدرتمدار، در پی کسب امتیازات و منافع بیشتر است. با این بهانه، انگلیس و فرانسه منافع خود را در طرابلس، و امریکا، با هزارها کیلومتر فاصله، منافعش را در تجاوز به عراق و مسئولیت مستقیم و غیرمستقیم مرگ بیش از صد و هفتاد هزار عراقی، می‌یابد. حقوقمدار، لازم احقاق حقوق خود را احقاق حقوق دیگران می‌داند.

اشخاص و گروهها و هسته‌های مردمسالار، در کنش با دیگران، حقوقمدارانه عمل میکنند. به طریق اولی، ملت و دولت مردمسالار در کنشهای بین‌المللی، حقوقمدارانه عمل میکند. منافع ملی، جای خود را به حقوق ملی میدهد. با علم به اینکه حقوق افراد و ملتها به هم گره خورده است، و بر عکس منافع آنها، حقوقشان با هم در تضاد نیست، با تمرین پیوسته روابط حقوقمدارانه، تنش و خشونت و تخریب در میان افراد، و در میان گروهها، و در میان قومها، و در میان ملتها، کم‌کم به کاستی می‌گراید.

نیروی محرکه در جامعه امروز، جوانان هستند. زمان زندگی جوان، در آینده است. جوانان این دوره و زمانه، حقوق را ارج می‌نهند، حق‌طلبند، و نمی‌خواهند در دنیای بی‌عدالتیها، چون نسل گذشته، هرروزه شاهد نقض شدنهای حقوقشان باشند. اشخاص و تشکیلاتی که به حقوق بشر فقط در ظاهر شعار می‌دهند و در کنش با افراد و گروههای دیگر، حقوقمند نیستند، و حتی در درون گروه خود، حقوق یکدیگر را نقض می‌کنند، نمیتوانند انتظار داشته باشند که مورد اقبال نسل جوان، که بیش از هفتاد درصد جمعیت ایران را تشکیل میدهد، باشند.

۳شفا- ف بودن محل عمل جنبش:

جامعه و در میان مردم، محلی است که هسته‌های مردمسالار، مجال فعالیت حقوقمند و امکان رشد پیدا می‌کنند. خارج از تنگنای قدرت داخلی و خارجی و در میان مردم، فراخنایی است که افراد در هسته‌های حقوقمدار، به عمل سیاسی متداوم، فعال میشوند و مدام فعال می‌مانند. هر حرکت و راهکار و روشی را، باید خارج از این دو محدود قدرت‌های خارجی و داخلی، بکار انداخت.

در محدود قدرت داخلی، "انتخاب" بین دو بد که رژیم به اجبار به مدت سه دهه، در مقابل ما قرار داده است، همیشه و بدون هیچ استثنا، منجر به بدتر از آن هر دو شده است. از خود بپرسیم، چه شد که فراموش کردیم که در دنیا، خوب و خوبها هم، وجود دارند؟ چه شد که حقیر پنداشتن خود و پست انگاشتن فرزندان خود را، آنقدر روا دانسته‌ایم که فراموش کرده‌ایم که ما و فرزندانمان لیاقت خوب و خوبتر و بهتر از آنها را داریم؟ از خود بپرسیم، در تمام مدت این سه دهه که داوطلبانه خود را در زندان "انتخابات" بین بد و بدتر اسیر کرده و بدین وسیله به جمهوری اسلامی مشروعیت داده‌ایم، آیا یکبار، و فقط یکبار هم شده است که اوضاع مملکت، بهتر که هیچ، حتی کمی کمتر بد شده باشد؟ عمل در محدود قدرت داخلی، در عمل به این

معنا است که جناحهای قدرتمدار مختلف در درون رژیم، مردم را وسیله دست و ایزاری برای حل اختلافات خود و برای به قدرت رسیدن کنند.

در محدود قدرت خارجی و هرگونه رجوع به قدرت خارجی هم سرنوشت بهتری را برایمان رقم نزده است و نخواهد زد. در قرن پیش، خود را وسیله بازی خطرناک توازن قوا کردن، و بار حقارت "انگلو فیل" و "روسوفیل" را کشیدن و این تنگنا را به دولت و ملت ایران تحمیل کردن، و اعتماد به نفس نداشتن و به توانائیهای مردم خود رجوع نکردن، مسبب اصلی جهنمی است که امروزه در آن هستیم. با توجه به تاریخ سیاسی معاصر ایران و منطقه، و با توجه به حوادث دنیا در سالهای اخیر، آنها هم که اکنون سنگ رجوع به قدرت خارجی را به سینه میزنند، نمیتوانند به هیچ وجه جرات کنند که بگویند این "انتخاب" خوب است. هیچیک از اینها نمیتوانند هیچگونه دلیلی عقلانی و منطقی و موجهی بیاورند که مراجعه به قدرت خارجی خوب است. توجیه بی وجه آنها اینست که مراجعه به قدرت خارجی بد است ولی رژیم جمهوری اسلامی بدتر است! چاره‌ای نداریم جز اینکه بین بد و بدتر، یکی را "انتخاب" کنیم! باید دفع افسد به فاسد کرد! تنگنای مراجعه به قدرت خارجی هم به جز این نیست که، به علت ابتلا به بیماری خودکوچک‌بینی، برای خود لیاقت خوب و خوبتر را قائل نباشیم، وگرنه چنانچه کسی به قدرت خارجی متصل نباشد و از حداقل عقل سلیمی هم برخوردار باشد و خود را هم سانسور نکند و به دو کشور عراق و افغانستان در همسایگی خودمان، بنگرد، به وضوح می‌بیند که سراب "پیدا کردن مخرج مشترکی در منافع" با قدرت خارجی، جهنمی است که از دلایل مهم نابسامانی است که امروزه شامل حال میهنمان، و هم‌میهنانمان است.

علیرغم بودجه‌های هنگفت و سعی و کوشش فراوان، قدرتهای خارجی نتوانسته‌اند برای ایران، آلترناتیو وابسته، خلق کنند. به قول خانم کلینتون، وزیر خارج آمریکا، ایرانیان نمی‌خواهند که ما در کشورشان، مداخله نمائیم. بر عکس کشورهای که قوای خارجی به کشورشان حمله‌ور شده و به خاکشان تجاوز کرده است، ایرانی، استقلال را ارج می‌نهد و نیروهای بدیل مستقل و مردمسالار را دارا است. این در حالی است که بیشترین سانسورها، متوجه افراد و گروه‌هایی است که به استقلال، وفادار، و به آزادگی، عقیده‌مند هستند.

ولی با نظر به اینکه، ارتباطات در دنیای امروز، اشکال و ابعاد وسیعی پیدا کرده است، نمیتوان دور کشور ایران را دیواری از نوع دیوار چین کشید. در دنیای امروز، بایسته است که با خارجی ارتباط

برقرار کرد، ولی نه با دولتها و نمادهای قدرتهای خارجی. ضروری است که پیوسته ارتباطاتی تنگاتنگ با بزرگترین ابرقدرت دنیا، یعنی افکار عمومی، برقرار نمود. بتازگی اسناد سی سال پیش انگلیس، مبنی بر تمهیدات غرب برای پایان نیافتن جنگ عراق، از طبقه بندی خارج شدند. بعد از فروپاشی رژیم قذافی، ارتباطات نزدیک غربیان از دولتها گرفته تا سیستمهای جاسوسی و امنیتی و اطلاعاتی تا شرکتهای خصوصی، با رژیم لیبی بر ملا گردید. فروش وسایل سرکوب و سانسور و خفکان توسط شرکتهای چند ملیتی و کشورهای "متمدن" و "دموکراتیک" را، به کشورهای استبدادی دیدیم و ما ایرانیان، اثرات آنرا با گوشت و استخوانمان، لمس کرده ایم. هسته های ایرانیان، بخصوص آنها که در خارج از کشور زندگی میکنند، با اعتماد به توانائیهای مردم و با کمک گرفتن از فشار افکار عمومی دنیا، میتوانند که قلمرو رژیم را در جاسوسی و سرکوب، محدود نمایند. در عصیان مردم جهان، به ولایت مطلق سرمایه و موسسات پولی و مالی ماورای ملی، با متصل شدن به صفوف معترضین، حمایت این موسسات از بقای رژیمهایی چون جمهوری اسلامی را و تبعات خشونت آمیز آن در خود کشورهای غربی، را میتوان افشاگری نمود.

بعضی از "روشنفکران" با ترجمه نوشته ها و افکار غیر ایرانیان، به مصرف "جنس خارجی" و نقل قول از خارجیان، عادت کرده اند. با توجه به سقوط بلوک شرق و ورشکستگی اخلاق و اندیشه بلوک غرب، برخی از این اشخاص و گروهها، در خود احساس خلاء میکنند. با نگاه به گذشته ای که تاریخ مصرفش گذشته است، در انفعال، دچار اضطراب و یأس و افسردگی می گردند. تمایل رجوع به قدرت خارجی در این گروه، شیوع بیشتری دارد.

با اصیل ندانستن توانائیهای مردم، و با اصالت دادن به قدرت، چه از نوع داخلی و چه از نوع خارجی آن، اگر هم تغییری صورت بگیرد، در نهایت در همان رژیم، مهره ای جایگزین مهره دیگری میشود، و یا اگر رژیم تغییر کند، خفکان و قدرتمداری و خشونت و فساد و سرکوب، در تندیس رژیمی جدید و با نمادهای جدید، ولی با محتوای ولایت انحصاری شخص و یا گروهی دیگر، بر مردم مسلط میشود.

در نتیجه، با عرفان به اصل استقلال، اختیار حیاتی برخورداری از حق تصمیم گرفتن و دارائی حق گزینش و معماری سرنوشت خویش، در سطح فردی و یا در سطح عمومی و ملی، و با به فعل درآوردن این اصل، محل جنبش، در خارج از روابط قوا با قدرت خارجی و داخلی محل پیدا میکند و هسته های حقوقمدار در این راستراه، در راه استقرار و

استمرار مردمسالاری، پیوسته، قدمهای استوار برمی‌دارند.

درجا زدن و به دور خود چرخیدن در زندان توازن قوا، خاصه بیان قدرت است. دنبال تنش گشتن و به زور، خود را وارد کشمکشهای معمول کردن و اگر یافته نشد، خود بحران ساختن و مدارهای بسته کش و قوس قدرت را با "دشمن" از پی هم، عمداً درست کردن، لازم‌حیات و بقای قدرتمدار است. انزوای رژیم ولایت مطلقه را که در داخل کشور و در صحنه بین‌المللی شاهدیم، از باب باورمندی به موازنه وجودی قدرتمدار است.

بر عکس آن، محل عمل هسته‌های مردمسالار، در انزوا و خلوت نیست. باور به حقوقمداری، میل ترکیبی افراد و گروهها را افزایش می‌دهد و بازده کار جمعی را افزون می‌کند. لازم‌اجتناب از انزوا، درست نکردن مدارهای بسته جدید، و باز کردن مدارهای بسته موجود است.

هسته‌های حقوقمدارِ باورمند به استقلال و آزادی، از روانشناسی امید و تشویق و امیدوار کنندگی، شجاعتِ نپذیرفتنِ تعیینِ جسارتِ ساختارشکنی، پذیرا بودن ابتلا و آزمایش، اعتماد به نفس در ابتکار و خلق و هنرمندی برخوردارند. و بر عکس آن، اشخاص و گروههایی که معتاد به بیماری مزمن پرستش قدرت هستند، به نسبت وخامت کسالتشان، ناامیدند و یأس القا می‌کنند، می‌ترسند و می‌ترسانند، در ساختارها و چهارچوبها، و در زندانهای اکثراً خودساخته و سانسورهای اکثراً خودپرداخته، با اضطراب از هرگونه تغییر، خود و دیگران را محصور می‌کنند، با عدم اعتماد به نفس، هرگونه آزمایش و چالش را، نمی‌پذیرند، هنری در ابتکار و خلق، ندارند.

۴- شفاف بودن روش:

برای برپائی و پویائی مردمسالاری، زدودن خشونت و نمادهای آن، الزامی است. در روش، تنها عدم خشونت و اجتناب از نمادهای آن کافی نیست. رژیم خونخوار و عوامل سفّاک آن، از رحم و شفقت بویی نبرده‌اند و تمام وسائل سرکوب را در دست دارند، و آنچه نداشته‌اند را از قدرتمداران دنیا که منافعشان را در حفظ نظام جمهوری اسلامی می‌بینند، براحتهی تهیه کرده و خواهند کرد. در مسابقه خشونت، نیروهای مردمی و هسته‌های حقوقمدار، در تقابل با قوای سرکوب رژیم، نمی‌توانند از جنس رژیم بشوند و خود را به آن درجه از تودش، ساقط کنند.

هسته‌های مردمسالار، با تواناییها متعدد و استعدادهای متنوع خود،

با خلاقیتِ برازند، انسانهای حقوقمند، با هنرِ ابتکارِ پیوسته شکوفا شوند، عاشقان آزادی و استقلال، در زمانها و مکانهای مختلف، راه و روشهای خشونت‌زدائی را مهیا کرده و بکار می‌اندازند و انواع ابزار خشونت را از قلمرو رژیم، خارج می‌کنند و یا آنها را بی‌اثر می‌نمایند. خشونت‌زدائی و پرهیز از روشهای خشونت‌مدار، روزه‌ای می‌شود برای رهائی آن دسته از عناصر رژیم که به درجات، استعداد آزاد شدن از یوغ خشونت و تخریب رژیم را دارند. به باور من، تعداد این افراد کم نیستند و اگر با تدابیر مشروحه، فرصتی پیدا شود، تعداد آنها بسیار بیشتر هم خواهد شد. آن دسته از عناصر رژیم هم که هنوز استعداد بازگشت به آغوش مردم در آنها کمتر است و هنوز به درجه‌ای بحرانی نرسیده‌اند، و همچنان به تجاوز و سرکوب هموطنان خود ادامه می‌دهند، کم‌کم خود را منزوی و منزوی‌تر می‌بینند و در خشونت، بی‌اثر می‌گردند. این گروه، با مواجهه با تدابیر و روشهای خشونت‌زدایانه، در تحمل سنگینی بار توجیه اعمال خود، برای خود و خانواده و آشنایان خود، به تدریج ناتوان‌تر می‌شوند. شاهد چنین نقاط عطف و لحظاتی در سال ۱۳۵۷ در کشور خودمان، و امروزه در کشورهای اروپای شرقی و عربی، بوده‌ایم.

با تجربه سه دهه خشونت رژیم، آموخته‌ایم که با فرار منفعل از خشونت، همیشه به درجات آن اضافه شده است. بتدریج، دامنه خشونت و ابعاد آن وسیع‌تر شده است و به واحدهای خانواده رسیده است و از آن هم گذشته و در سطح فرد، به انواع آسیبهای اجتماعی و خود تخریبی کشیده است. طبق آخرین آمار اعلام شده از سوی پلیس در ۹ ماه نخست سال ۱۳۹۰، هر دو دقیقه نزدیک به یک کیلوگرم مواد مخدر در کشور کشف شده که این میزان نسبت به سال گذشته ۱۰ درصد افزایش داشته است. پلیس در هر ساعت نزدیک به ۳۰ قاچاقچی و معتاد را دستگیر می‌کند و معتادان و قاچاقچیان مواد مخدر افزایش ۱۵ درصدی داشته است. سن اعتیادها، به ۱۰ سال رسیده است.

تجاوز به حقوق در جامعه، از تجاوز به گروهی کوچک شروع می‌شود و کم‌کم دامنه وسیع‌تری به خود می‌گیرد. اگر در دفاع از حق حیات امرای ارتش شاه، که در روزهای اول انقلاب ۱۳۵۷، بر پشت‌بام محل سکونت آقای خمینی، اعدام شدند، اعتراضات گسترده‌تری را برمی‌انگیزیم، اگر خشونت‌ها و کشتارهای سال ۱۳۶۰ را بر نمی‌تابیدیم، به تبع آن تجربه دردناک کشتارهای دهه شصت را، به عنوان یک لکه ننگ در تاریخ معاصر کشورمان ثبت نمی‌کردیم. و مبارز جوانان اسرائیل را، با متعصبین دینی آن کشور در اعتراض به اینکه، آنها هم در بعضی

مناطق، مانند متعصبین دینی کشور ما، زنها را مجبور میکنند جدا از مردها و در عقب اتوبوسها سوار شوند، در این روزها شاهد هستیم. اگر هم زنان و مردان ما، از جمله کسانی که تفسیرشان از اسلام در این باره، داشتن حجاب است، به تجاوز به حقوق زنان در توحشهای خیابانی و شعارهای بی‌شعور "یا روسری، یا توستی" برمی‌خواستیم، شاید شاهد این نمیبودیم که در میهنمان، آسیبهای اجتماعی به این اندازه شیوع پیدا کند که سن فحشاء، در زیر چادر و روسری، به ۱۲ سال نزول کرده است.

۵- شفاف بودن در لائیسیتِه:

اندیش [غالب در دین‌ها و مذاهب متداول، اصالت قدرت است. دین اسلام هم از این قاعده، مستثناء نیست. تلخی تجرب [سه ده [نظام ولایت مطلق [فقیه، ممکن است انتقام‌گیری کور را از دین‌باوران، به ظاهر شیرین بنماید. ولی آیا برای استقرار و استمرار مردمسالاری، این واقع‌بینانه است که با خصومت با دین و با دینداران، آنها را به سمت بنیادگراتر شدن، سوق دهیم؟ دولت جمهوری اسلامی می‌گوید که عقاید و مرامهایی به غیر از عقید [مرام من، ممنوع است. آیا یک فرد و یا یک گروه سیاسی و به طریق اولی، یک دولت حقوقمدار و لائیک و مردمسالار می‌تواند به خود حق بدهد که همان حکم ولی مطلق [فقیه را با تعابیر و لغاتی دیگر، بکار برد و در کنشهای سیاسی و در نهایت، در کشور حاکم کند؟ آیا دولت مردمسالار باید نسبت به هر دین و همچنین نسبت به هر عقیده‌ای بیطرف باشد یا اینکه با دین‌ستیزی، از لائیسیتِه عدول نماید و بجای لائیسیتِه، دیکتاتوری لائیسیتِه را برقرار کند؟ دین میلیون‌ها ایرانی مسلمان و یک و نیم میلیارد مسلمان در جهان را نمی‌شود یک‌شبه از آنها گرفت و حذف کرد. ولی می‌توان، با احقاق حقوق باورمندان به هر دینی، با خشونت‌زدائی، با فراهم آوردن فضائی بدور از تخریب و سانسور برای بحث آزاد، دین را به مثابه بیان آزادی و خشونت‌زدائی، که از چند دهه پیش در ایران مطرح، و مورد سانسور شدید از جانب دولت ولایت مطلق [فقیه و سایر قدرت‌پرستان دنیا است، صرف نظر از اینکه با آن موافق و یا مخالف باشیم، به مَحکم [افکار عمومی فرستاد. اگر شاه، بجای خشونت و سرکوب و سانسور، افکار و نوشته‌ها و رساله‌های آقای خمینی از جمله کتاب ولایت فقیه را به راحتی در دسترس جوانان کشور قرار می‌داد، آن تقدس و خدای‌گونه‌گی که عکس وی را در ماه و مویش را لای هم [قرآنها قرار داده بود را، برای وی می‌ساخت؟ در اروپا، طی روند انسان‌مداری و نوزایش، قرن‌ها طول کشید تا ولایت مطلق [پاپ و کلیسا، به میزان

امروزه‌اش، تقلیل یافت. اول باید انقلاب مسیحی بوجود می‌آمد، تا کلیسایی که مرکز خشونت و شکنجه و مرگ و تفتیش عقاید و منشاء تسری آنها و نقض حقوق ذاتی بشر به تمام جامعه بود، را به جایی برساند که امروزه مدافع سرسخت حقوق بشر است. بدون تحول در باورهای عقیدتی و انقلاب در باورهای دینی مردم اروپا، غیر ممکن بود که تمدن غرب و میزان احقاق حقوق بشر در این کشورها، به ابعادی که امروزه شاهدیم، برسد. اگر باورهای عقیدتی، و از جمله دینی، در غرب متحول نمی‌شد، آیا حتی می‌توان تصور کرد که مردمسالاری در غرب بوجود آید؟ این بدیهی است که پیش‌نیاز تحول از استبداد و ولایت مطلقه، به مردمسالاری و احترام به منزلت و کرامت انسانی، تحول در بن‌مایه تفکر و تعقل آدمی و بخصوص در مقوله دینی است. از جمله، به برکت رسانه‌های عمومی و پیشرفت عظیم امکانات ارتباطی افکار عمومی طی سالهای اخیر، شک و تردید و عصیان و ساختارشکنی و انقلابی که در اسلام، در عرض فقط سه دهه بوجود آمده است، بسیار چشم‌گیر بوده است.

اگر تبادل نظر و بحث آزاد در باب گفتمان دینی، تشویق نشود و وسعت نجوید و یا سانسور شود، خلاء بوجود آمده را نه حقوقمندی و آزادی، که خشونت و بنیادگرایی و خرافه‌پرستی، پر خواهد کرد. برای رسیدن جامعه ایرانی بطور اخص و جامعه مسلمان بطور اعم، به حقوقمندی و مردمسالاری و تمدنی از نوع اروپائی آن، همچون آن انقلاب مسیحی در دوران نوزایش، ضروری است که بکوشیم زمینه‌های انقلاب اسلامی را، در کشورمان و به تبع آن در دنیای اسلام، و به تبع آن در بقیه ادیان مرسوم، فراهم و تسهیل و ترویج نماییم.

۶- شفاف بودن التزام به مشارکت مردمی:

هرچه مشارکت مردمی، گسترده‌تر، و مشارکت جمعی، به همگانی شدن، نزدیکتر، و هرچه فعالیت هسته‌های مردمسالار، وسیعتر، و تمرین مستمر آنها در همیشه حقوقمندتر شدن، پیوسته‌تر،... خشونت‌زدائی، آسانتر و موثرتر، و گذار از رژیم ولایت مطلقه، کم هزینه‌تر و سهل‌تر، و استقرار نظامی حقوقمدار، پرزمینه‌تر و سریعتر، و استمرار مردمسالاری، پویاتر و پایدارتر.

بعد از مساوی شدن لفظ "آیت‌الله" با خشونت در غرب، و به دنبال جنبش خودجوش مردمی، عبارت "ایرانیزاسیون" یا "ایرانی‌کردن"، با جنبش و استقامت، مرادف گردید. در ایران هم، کسانی که سالها، مردم را از جنبش بازمی‌داشتند، و به دروغ، انقلاب را مساوی خشونت تبلیغ، و مردم را به سکون، دعوت می‌کردند، حق حاکمیت مردم را نادیده

گرفتند، و با هم‌صدائی با رژیم، مردم را به شرکت وسیع در "انتخابات"، خواندند. این عده، که پیوسته و مستقیماً در بقای رژیم نقش بس مهمی ایفا کرده‌اند، با تحت تاثیر قرار گرفتن از میزان مشارکت مردم در جنبش، حساب آنرا به پای خود نوشتند، و در نتیجۀ این ادعای واهی و این موج‌سواری، مشتشان در ناشفافی‌ها در اندیشه و ناستواری‌ها در بیان، برای مردم، باز شد.

ابعاد مشارکت مردم در جنبش خودجوش ۱۳۸۸، اسطورۀ ولایت مطلقه فقیه و بت رهبر را شکست. با مشارکت‌های گسترده مردم در جنبش خود جوش، افزایش میزان مشارکت، افراد قوای سرکوب را به نوبت، به این نقطه می‌رساند که می‌فهمند که رژیم رفتنی، و نیروهای مردمی، ماندنی هستند. و آن وقت است که با خشونت‌زدائی، اسلحۀ سرکوب از ولی مطلقه، گرفته می‌شود و رژیم چون برف آب می‌شود.

در داخل ایران نیز، به این امر پرداخته شده است. لزوم شبکه‌بندی و ارتباط‌گیری در بین نیروهای مردمی و هسته‌های حقوق‌مندان، زیر خفقان و سرکوب رژیم بیشتر محسوس است. اعتراضات موفق و تظاهرات خیابانی پرجمعیت و دامنه‌دار، با خلاقیت و ابتکارهای این نیروها، بازتاب مثبت را پیدا کرده‌اند. در این خصوص، از جمله، جمعی از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه بهشتی و دانشگاه علوم پزشکی بهشتی، بیانیه‌ای به تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۹۰، ضمن تایید اینگونه ابتکارها در دانشگاه تهران، منتشر کرده‌اند. مسلماً بسیاری دیگر هم هستند که به لحاظ حفظ امنیت و یا کمی امکانات، در خفا و سکوت، مشغول کار و پرکاری هستند.

برای اینکه سرنوشت ما را، ولایت مطلقه از نوع فقیه و غیر آن، نتوانند معین کنند، باید همگی در معماری سرنوشت خویش مشارکت داشته باشیم. اگر از همین لحظه، و پیوسته، در صحنۀ تعیین سرنوشت خویش، حاضر و باقی‌نمانیم، خلائى پیدا می‌شود که بدون شک با عناصری که ولایت مطلقه بر مردم را از آن خود می‌دانند و برای حقوق ما و فرزندان ما پیشیزی حق و حقوق انسانی قائل نیستند، پر خواهند کرد.

هرچه شرکت مردم در جنبش وسیعتر باشد، امکان تمرکز قدرت و برتری‌جوئی و هژمونی و انحصارطلبی، توسط اشخاص و سازمانهای سیاسی قدرتمدار، کمتر می‌گردد. در عدم اعتقادشان به مشارکت مردم، آقای محمد رضا پهلوی می‌گفت، مردم رهبر دارند، آقای خمینی می‌گفت مردم ولی امر دارند! و هنوز امروز، بعضی از "روشنفکران" می‌گویند مردم نخبه دارند! فقط باید دنباله‌روی کنند!

۷- شفاف بودن رسانه‌های همگانی:

شفافیت آزادی و استقلال انتشار افکار و نظرات و اطلاعات و اخبار، و بدین وسیله مرتبط کردن افکار عمومی ایران و دنیا، از لوازم اولیه فعالیت هسته‌های حقوقمند، برای استقرار و استمرار مردمسالاری است. بجای رجوع به قدرتهای خارجی چرا نباید به افکار عمومی نظر بيفکنیم که با انتشار اطلاعات و ایجاد حساسیت در مردم دنیا و با برانگیختن وجدان جهانی، کشورهای خارجی، سیستمهای اطلاعاتی و جاسوسی و شرکتهای چند ملیتی را از کمک و همکاری با رژیم جمهوری اسلامی، باز داریم؟ البته راحت‌طلبی و عدم اعتماد به نفس و عدم باور به اعتبار و توانائیهای افکار عمومی، بعضی "اپوزیسیون" را به پرسه زدن در راهروهای کنگره و وزارت خارجۀ امریکا و اروپا کشانده است. صدا و سیمای رژیم جمهوری اسلامی، و نیز اشخاص و گروههای قدرت‌پرست، با برانگیختن احساسات و تعطیل کردن تعقل، بر عصبیتها، موج‌سواری می‌کنند. هسته‌های حقوقمند که در کار انتشار اندیشه و خبر کوشا هستند، و در این مقوله، آنها که استعداد و ذوق و شوق و تخصص و تجربه دارند، با ارائه واقعیتهای، و با تلاش در سیر جریان اندیشه و خبر، به انگیزش تفکر افکار عمومی، پرداخته و به دیگران نیز در این مهم، کمک و همیاری می‌رسانند.

۸- شفاف بودن بدیل:

با شفاف گردانی بن‌مایه‌های فکری خود، با عقیده‌مندی به عدم اصالت قدرت، و با التزام به اخذ مشروعیت از مردم، با شفاف‌گرائی در میزان و عدالت، و با احترام به حقوق بشر در گفتار و کردار خویش، و با قربانی نکردن حق در مسلخ مصلحت، با شفاف‌گرائی محل و میدان مبارزه و تمرین پیوستۀ بسط همزمان استقلال و آزادی، و مقاومت در مقابل تقدم دادن یکی بر دیگری، با شفاف‌گرائی در روش و نحوه مبارزه و اهتمام در خشونت‌زدائی، با شفاف‌گرائی در عمل به کثرت‌گرائی و تشویق مردم به جنبش و تسهیل گسترش و همگانی شدن این مشارکت و التزام به عدم هژمونی، از میان هسته‌های حقوقمدار تشکیل دهند. جبهۀ مردمسالار، با اتکا به مردم، بدیل مناسب و برازندۀ جامعه‌ای مردمسالار، کم‌کم متبلور میشود.

بعد از تجربۀ آقای احمدی‌نژاد و قریب به اتفاق مهره‌های رژیم جمهوری اسلامی، زیاد مشکل نیست که لزوم تربیت و اخلاق‌مندی سیاسی را در هسته‌های مردمسالار و بدیل برخواسته از میان آنها، گوشزد شود. برخی خود و بقیه را به انفعال دعوت می‌کنند و از "بی پدر و مادری

سیاست" برحذر می‌دارند. با آموختن ادب از بی ادبان، اخلاق‌مندی و رعایت ادب در آداب معاشرت سیاسی، هسته‌های مردمسالار و بدیل برخواسته از آنها، با هوشمندی، در "با پدر و مادر شدن سیاست" پیوسته می‌کوشند.

جهت استقرار و استمرار مردمسالاری، بایسته است که هرگونه تدبیری را، و تدبیرهای متعدد و متنوع را، با عقیده‌مندی به بیان آزادی، با محک زدن آن به میزانِ حقوق، مستقل از روابط قوای قدرت داخلی و یا قدرت خارجی، در میان مردم و بدین ترتیب با مشروعیت گرفتن از مردم، در مسیر هر روزه مردمسالارتر شدن، بکار گرفت و با تعامل با سایر هسته‌های حقوقمدار، از همین اکنون، پیوسته در صحنه ماندن را تمرین کرد و زمینه‌های استقرار و استمرار مردمسالاری را با تکیه بر خود و بدست خود، فراهم نمود.

هر شخص و هر تشکیلات سیاسی، هر یک از ما، و تکتک آحاد مردم، در نقطه نظرهای خود، در اندیشه‌اش راهنمای خود، در التزام خود به رعایت حقوق بشر و التزام به رعایت هم‌انها برای برای هم‌بشرها، به روش مبارزه و راهکارهای جنبش خود، به همگانی بودن و یا هژمونیک برتری‌مدار بودن خود... باید بیان‌دیشیم و با عوامل و لوازم پیروزی جنبش، نو و به روز کنیم، آنها را تجزیه و تحلیل کنیم، و رابطه‌اش خود را با جنبش مردمسالار، تنظیم کنیم... و اگر این تدابیر را هرروزه و همه‌روزه تمرین کنیم، اگر هم باز کسی پیدا شود که با تجاوز به حقوق بشر، به خود اجازه دهد که از مردم بخواهد که خود را در زندان "خطوط قرمز" زندانی کند و در آن زندان با سراب "دوران طلایی امام" مردم را در تشنگی نگه دارد و با خوراک "اجرای بدون تنازل قانون اساسی ولایت مطلقه فقیه" مسموم کند، اینبار دیگر خود مردم، برای تحقق حقوق خود عصیان می‌کنند و همدیگر را به افطار و باز کردن روزی سیاسی خود با حقوق‌مندی، و اصول‌مندی، میخوانند.

جهت استقرار و استمرار مردمسالاری، بایسته است که هرگونه تدبیری را، و تدبیرهای متعدد و متنوع را، با عقیده‌مندی به بیان آزادی، با محک زدن آن به میزانِ حقوق، مستقل از روابط قوای قدرت داخلی و یا قدرت خارجی، در میان مردم و بدین ترتیب با مشروعیت گرفتن از مردم، در مسیر هر روزه مردمسالارتر شدن، بکار گرفت و با تعامل با سایر هسته‌های حقوقمدار، از همین اکنون، پیوسته در صحنه ماندن را تمرین کرد و زمینه‌های استقرار و استمرار مردمسالاری را با تکیه بر خود و بدست خود، فراهم نمود.

یکی دیگر از آسیب‌های جامعه مبارز سیاسی، نیاز به یک شخص به عنوان رهبر را مطلق کردن است. جبهه حقوق‌مند متشکل از هسته‌های مردمسالار، سخنگوی مردم است. یک پیشنهاد دهنده است. مردم هم شعور دارند و با بحث آزاد و تبادل آرا، و با شرکت در انتشار آزاد و مستقل افکار و اطلاعات، با پیوسته به خود یادآور شدن حق ولایت و حاکمیت در خویشتن خویش و نه در فرد و گروه دیگری، حق دارند که این پیشنهادات را بپذیرند و یا نپذیرند. با استقلال تصمیم می‌گیرند و با آزادی، نوع آن تصمیم و نحوه اجرای آنرا انتخاب می‌کنند. جامعه بدون حق حاکمیت، جامعه بردگان است و از آن بدتر، جامعه مردگان است. در آخرین روزهای سال ۲۰۱۱، شاهد گریه‌ها و ضجه‌های جامعه مردم کرمانشاهی، در سوک "رهبر عزیز" بودیم. در همان ایام، زنده‌تر بودن را هم در سوک "واتسلاو هاول"، رئیس‌جمهور فقید کشور چک دیدیم. هسته‌های حقوق‌مند تشکیل دهند یک جبهه مردمسالار، متصل حقوق ذاتی بشر را به خود و اعضای خود و اعضای سایر هسته‌ها و بقیه هم مردم، گوشزد می‌کند. جامعه حقوق‌مند و حقوق‌مدار، جامعه‌ای است زنده و فعال، شاداب و بشاش، امیدوار و پیشرو، خلاق و کارساز.

رژیم جمهوری اسلامی ایران، در اقلیتی مطلق است و هرروزه، ریزشهای بیشتری را شاهد است و برای نگهداری مزدورانش برای چند صباحی دیگر، مجبور است به میزان جیره رانت‌خواران و سهمیه ویژه‌خوران بیافزاید. زمانی بود که در درون رژیم، مهره‌های فراوانی با باورمندی، در حفظ نظام می‌کوشیدند. در آن زمان این مردم و نیروهای مخالف بودند که از رژیم و عناصر متعدد عقیده‌مند آن هراسناک بودند. ولی در این زمان، این رژیم است که از مردم می‌ترسد و هر روزه مجبور است به میزان سرکوب، بیافزاید. هرچه رژیم بیشتر کوشیده که افکار عمومی، و بخصوص جوانان را به خود جلب کند، کمتر موفق بوده است. عوام‌فریبی‌هایی را که در عرض سه دهه، بهانه جذب و نگهداری نیروهای سرکوب می‌کرد نیز، مدتی است که تاریخ مصرفشان گذشته است و آنها خود وبال گردن رژیم شده است. مثلاً مسأله حجاب اجباری که رژیم از یک طرف نمیتواند به ناگهان آنرا مُلغی کند و از یک طرف این محدودیت، از جمله دلایل مهم نارضائی جوانان شده است. و بدین ترتیب، رژیم به بسیاری مسائل کشور به صورت مقطعی، و از روزی به روز دیگر برخورد می‌کند.

بعد از گذشت سه دهه از استبداد ولایت مطلقه، بیان آزادی، بیانی است که مردم به آن اقبال بیشتری دارند. استقلال، در اذهان و قلبهای مردم، حتی بیشتر از گذشته ارزش شده است و نیروهای مردمی،

از وابستگان روی میگردانند.

گروه‌های سلطنت‌طلب، بعث سابق و وابستگی، و علیرغم تمام امکاناتی که این وابستگی برای آنها فراهم کرده است، مورد توجه نیستند. در عصری که هر گونه حاکمیت موروثی و سلطنت در دنیا و حتی در کشورهای اروپای غربی با آزادی‌هایی که در نظام‌های مدنی خود دارند و با وجود نظام پارلمانی در آن کشورها، مورد سوال است و هر روزه برای آنها تضییقات جدیدی اعمال میشود، پیش کشیدن بحث سلطنت و نزدیکی به این گفتمان، با طرد نیروهای معتقد به استقلال و آزادی و دوری از مردم قرین میگردد. و حتی اگر بخواهیم که بر خلاف عقل سلیم عمل کنیم و دوباره شاهی را بر فرض محال بتوانیم بر سر خود سوار کنیم، و این بار با دستان خود، و آنهم در قرن بیست و یکم از تمدن بشری! جا دارد بپرسیم که چه اجباری هست که سلطان، که از خانوادۀ پهلوی، که رضا و محمد رضا، هر دو را قدرتهای خارجی بر مملکت ما تحمیل کردند باشد و چرا مثلاً از خانوادۀ قاجار نباشد! و یا اصلاً چرا نمیتوانیم خاندان جدیدی را بر سریر سلطنت بنشانیم؟!

گروه مجاهدین رجوی و گروه‌هایی که وابستگی و پایمالی اصل استقلال را به پست‌ترین درجات رسانده‌اند، زمانی از صدام و سپس از قدرتهای اروپائی و امریکا، تکدی مشروعیت میکنند، برای خود هیچگونه اعتبار و آبرویی باقی نگذاشته‌اند. اگر این خبر در مورد فرقه مجاهدین که هواداران و اعضای خود را در کمپ اشرف اسیر کرده است، حتی صحّتی نسبی داشته باشد، احتمال از هم پاشیدگی آنها بعد از آزادی از آن محل، زیاد است.

با التزام به استقلال و آزادی، و با التزام به سایر اصول مردمسالاری و با احترام به حقوق بشر، وظیفۀ هسته‌های مردمسالار و جبهۀ حقوقمدار، آگاه شدن و آگاه کردن است و نه دستور دادن، پیشنهاد کردن است و نه تعیین تکلیف. برای برپائی و پویائی یک نظام دموکراتیک، هسته‌های مردمسالار، اجازه نمیدهند که ولایت انحصاری از هر نوع، چه مطلقه و چه غیر آن، و چه فقیه و غیر آن، در اشکال جدیدی بازسازی شوند و باز نسلی دیگر از هموطنانمان، در بارگاه ولایت انحصاری و استبداد، قربانی شوند.

برای استقرار، و از آن مهمتر، برای استمرار مردمسالاری، میان‌بری وجود ندارد. با ساده‌پنداری و عافیت‌طلبی و راحت‌جوئی، نمیتوان انتظار داشت که ما و نیز فرزندانمان و نسلهای بعدی، در صلح و آرامش و شادی و رفاه، که برازندۀ هر انسانی است، زندگی کنیم. لازم

است در پیوسته حقوقمدارتر شدن خود و یکدیگر، بر اساس اصول مردمسالاری، در تلاشی همیشگی و دائمی، کوشا باشیم. برای ادراک مملکت، نیاز است که عناصر مردمسالار، پیوسته در صحنه بمانند. از کریم مریخ، نمیتوان عناصر مردمسالار به کشور وارد کرد! کسی در دنیا، دلش برای مردم ایران نمیسوزد. همین ما مردم، و تک تک ما مردم، همین من و شما هستیم که با احساس مالکیت و تعلق به وطن، و با احساس محبت و عشق به هموطن، با اعتراف به همگنیها و کاستی‌هایی که هر کدام از ما، از جمله همین من و شما، و بقیه ملت ایران، و نیز همگنی انسانهای روی زمین دارند، با حقوقمندی، باید از همین الان به خودسازی و همسازی بپردازیم. با باور به اصول مردمسالاری، و برای احقاق حقوق بشر، تلاش در هسته‌های حقوقمندی، که تشکیل دهند جنبه‌های مردمسالار هستند، اعتماد به نفس از دست رفته را به جامعه ایرانی، باز می‌گردانیم.

نیاز و آرزو در بارگاه "امام خامنه‌ای" و همگنی نمادهای قدرت داخلی و هر یک از آنها، و بدون هیچ استثنائی همگنی آنها، در خرافه‌پرستی بت‌پرستی، از خود بیگانه شدن است. به دعا و ثنا و نذر و نیاز متوسل شدن برای اینکه امامزادان قدرت خارجی، دموکراسی را از خارج به کشورمان تزریق کند، از خرافات چاه جمکران، نکوهش‌آمیزتر است. برای کشت و زرع، صلاة الاستسقاء، کار بجائی نمیبرد! باید روشهای آبیاری را، با سعی و اعتماد به نفس و تلاش، آموخت و آنها را، با سعه صدر و صبوری و دلسوزی و عشق، به کشاورزان، پیشنهاد کرد و به تدریج و پیوسته، و به کمک همدیگر و با مشارکت دائمی همگان، آن روشها را بهینه کرد. توجه به این مهم، بسیار ضروری است که مطالبات دموکراتیک، این نیست که این رژیم به هر قیمتی برود و هر چه خواست، بجایش بیاید. این هم روا نیست که اشتباهات تاریخ سیاسی معاصر کشورمان را تکرار کنیم که بعد از فروپاشی یک دیکتاتور، یک مستبد دیگری بر همگنی مردم ولایت بجوید. نسل ما، این دین را به خود و نسلهای آینده دارد که، برای استمرار مردمسالاری، اگر نه بیشتر، لااقل به همان اندازه استقرار آن تلاش کند. برای اینکه به عهد حیات خود در این نسل جفا نکنیم، بایسته است که از همین الان، زمینه‌های برپائی و پویائی مردمسالاری را فراهم و آنها را، در تعامل با توانائی‌های سایر نیروهای حقوقمندی، پیوسته تمرین کنیم. بایسته است که در پیدایش و خودجوشی هسته‌های حقوقمدار، به عنوان واحدهای تشکیل دهند جنبه‌های همگرایی برای استقرار و نیز استمرار مردمسالاری و دولت حقوقمدار لائیک، در کشورمان، پیوسته کوشا بمانیم.

Sedaratmd@gmail.com